

گشوده خواهد شد که شبی ناگهان اعتمادالدوله حاتم بیگ وزیر اعظم اردویادی، به مرض سگته درگذشت^۱ و بعد از ده روز دیگر فتح قلعه دمدم شده تماسی مردمش را به قتل رسانیدند، چون خبر وفات اعتمادالدوله به پایة سریر اعلی رسید، پادشاه دین پناه از قضیة فوت آن وزیر عاقل خیراندیش که بیست سال پیش در کمال راستی و درستی و جان سپاری در خدمات، قیام داشت، مطلع گردید، هزارگونه افسوس و دریغ را، اظهار فرمود و منصب او را به خلف الصدقش میرزا-ابوطالب که خود را به زیور کمالات آراسته داشت، با آنکه جوانی خردسال^۲ بود، مفوض فرموده بوزارت دیوان اعلی سرافراز و برقرار گردید و موکب همایون به جانب مراغه نهضت نمود و قبیله مگری که سالها در مراغه حکومت داشتند و بواسطه مخالفت مذهبی که اهل مراغه شیعه خالص بودند انواع ظلم و ستم، از بزرگان مگری که مذهب تسنن داشتند، دیده، متحمل می شدند، مورد قهر و غضب گشته عموم آنها را به قتل رسانیدند^۳.

و موکب همایون در اوائل زمستان این سنه [۱۰۱۸]: در دارالسلطنه تبریز نزول اجلال فرمود که عریضه مرادپاشا سردار سپاه^۴ روم رسید به مضمون آنکه تاکی و تا چند در میانه دو پادشاه مسلمان دین دار، نزاع و جدال باقی باشد و هر ساله جماعتی از امت پیغمبر آخرالزمان (ص) در معرض قتل و سیاست شوند و رعایای هر دو جانب که ودیعه گان قادر متعالند، غارت شده، پریشان احوال گذرانند، بهتر آن است که نامه مشعر بر تقاضای مصالحه و هدیه ای که سزاوار سلاطین و پادشاهان باشد، خدمت اعلیحضرت قیصر روم انفاذ فرمائید تا این بنده خیرخواه، امر مصالحه را به انجام رسانم و اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه در جواب مرقوم داشتند که چون آن دستور اعظم خیراندیش، سخن صلح در مکتوب مندرج داشت، ما نیز آسایش بندگان خدای تعالی را خواهانیم، لیکن سخن همان است که مکرر گفته ایم که حدود و سامان ممالک بر وجه مقرری فیما بین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب طاب ثراهما قرار دهید والا آنچه خواست خداوند است به عرصه بروز خواهد رسید، در باب هدیه که لایق باشد نگاشته بودید، چون امر مصالحه صورت نیافته، تحفه فرستادن سزاوار نیست و چون از جانب شما اصراری شده ناچار یک پارچه عنبر اشهب خام که آتش ندیده به وزن هزار و هشتصد مثقال صیرفی که استادان کاردان هندوستان آنرا در ظرفی مشبک از هفت من طلای خالص به فنون غریبه ترتیب داده اند و پادشاه هندوستان به رسم هدیه برای ما فرستاده بود، به جهت خالی نبودن مکتوب انفاذ داشتیم و به مصحوب محمد بیگ^۵ که از اعیان قزلباش است فرستادیم. و در بین خبر رسید که مرادپاشا با سپاه بی شمار داخل خاک آذربایجان گردید، اعلیحضرت اشرف به رأی صواب نمای خود قدغن فرمود که آنچه آبادانی در سر راه سپاه روم است، متفرق شده در کوهستان متواری شدند و آنچه غله دارند، به قیمت عادلانه فروخته وجه آنرا گرفته، تماس غله و گاه را سوخته و نابود کنند و با اهل شهر تبریز همین معامله را فرمود

۱. رک: همانجا.

۲. در متن: (خوردسال).

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۱۳، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۰.

۴. در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۴: (مرادپاشا وزیر اعظم...). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۰.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۱.

که قیمت غله خود را گرفته، حمل قلعه جدید عباسی که در کنار شهر تبریز است نمایند و مردم شهر با عیال و اطفال از شهر بیرون رفته، متفرق شوند و چون مرادپاشا به شش فرسخی شهر تبریز رسید، اهل شهر متفرق گشتند و سوکب والا شهر خالی را گذاشته، مستحفظین جلالت‌شعار، در قلعه عباسی مأمور داشته، در پشت کوه سرخاب توقف فرمود که عریضه از مرادپاشا آوردند که آمدن ما به آذربایجان برای جنگ نبود، بلکه خواستم برای استحکام امر مصالحه، در قرب جوار اعلیحضرت ظل‌اللهی باشیم^۱ چنانکه تا کنون دست تعرض به احدی دراز نکرده‌ایم و از قلعه‌های آذربایجان که در سر راه اردوی ما بود، به سلاطین گذشتیم و روز دیگر اردوی مرادپاشا وارد نزدیکی تبریز شدند، باز عریضه به مضمون سابق معروض داشت که چون حکایت صلح است قدغن فرموده که سپاه قزلباش متعرض رومیان نشوند و اعلیحضرت شاهنشاهی در جواب باز همان مضمون را فرستادند و مرادپاشا بی‌تعرض از نزدیکی شهر تبریز کوچ کرده، به جانب دیاربکر نهضت نمود^۲ و اسرای قزلباش در پایه سریر معدلت مسیر، معروض داشتند که آذوقه در سپاه رومیان نایاب است و اسبان آنها در نهایت ضعف، بهتر آن است که به هیأت اجتماعی آنها را تعاقب کرده، دود از نهاد آنها درآوریم و البته تا چهار سال دیگر چنین جمعیتی برای دولت روم ممکن نشود و اعلیحضرت اشرف در جواب فرمودند: چون مرادپاشا از ورود تا خروج خلاف قاعده نکرده و هرروزه عریضه بر مبنای مصالحه می‌نگاشت و به سلامتی از ولایت ما بیرون رفت و اگر در تعاقب آنها شویم تنگ بدنامی را بر خود گذاشته‌ایم، بعلاوه ماه مبارک رمضان است و جنگ با مسلمانان از شعار اسلام نیست و سوکب والا وارد دارالسلطنه تبریز شد و اهل شهر که هر یک آواره جایی شده بودند، آمده، شهر را زینت داده، آئین بستند و اعلیحضرت شاهنشاهی از تبریز وارد دارالسلطنه اصفهان گردیده، زمستان را به پایان رسانید.

و در اواخر این سال [۱۰۱۸]: نواب‌الله وردی‌خان وزارت مملکت فارس را به قدوه ارباب دولت و رفعت، میرزا معین‌الدین محمدخلف‌الصدق میرزا غیاث‌الدین علی شیرازی وا گذاشت و کلانتری را به سلاله سادات میرشاه حیدرثانی ولد میرسلطان ابراهیم حسینی حسینی کلانتر سابق ارزانی داشت.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز ششم محرم سال ۱۰۱۹ واقع گردید^۳.

و در اوائل این سال [۱۰۱۹]: در کنار میدان نقش جهان اصفهان، زمین وسیعی را سعین فرمود و اساس و پای‌بند مسجدی که در معموره جهان، مانندش نشان ندهند، بنا نمود و معماران و مهندسان کاردان، برای عمارت آن مسجد بر قرار فرمود و سوازی سی هزار تومان رایج شاهی عراقی، در مصارف آن صرف نمود^۴.

و در این سنه [۱۰۱۹]: ولی‌محمدخان^۵ پادشاه ترکستان که برادرزادگانش^۶ بر او

۱. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۲.

۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۳.

۳. در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۹: تنگوزئیل بعضها ۱۰۲۰ و بعضها ۱۰۲۱.

۴. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۳۱، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۰۶.

۵. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۳۰، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۰۷.

۶. در متن: (زاده‌گان).

یاغی گشته، سلطنت را از او گرفته بودند از ترکستان به دولت علیه ایران پناه آورد و از زمان ورود او به مرو شاه‌هیجان تا دارالسلطنه اصفهان در همه جا با احترام گذشته، چون به سه فرسخی دارالسلطنه اصفهان رسید، پادشاه دین پناه، قدغن فرموده، شهر را آئین بستند و به نفس نفیس شاهانه تا سه فرسخ به استقبال پادشاه ترکستان تشریف برده، در وقت ملاقات از اسب پیاده گشته، آن دو پادشاه، یکدیگر را در بغل گرفته، هریک سر و روی دیگری را بوسیده، بی تقدم و تأخر صحبت کفان، وارد دولتخانه مبارکه شدند و مدت توقف او در اصفهان، آنچه لازمه مهمانداری شاهانه بود، از اعلیحضرت شاهنشاهی، در حق آن سهمان عزیز، به عمل آمد و ولی محمدخان پادشاه ترکستان، از حضرت شاه عباس بهادرخان، خواهش کرد که چون امرای ترکستان، بعد از آمدن من، توجهی به برادرزادگان من نکرده و عرایض مخلصانه به من نوشته، در انتظار من نشسته‌اند، و چون سپاه قزلباش و مردمان ترکستان به سبب مخالفت در مذهب، میانه آنها عقد دشمنی محکم است و اگر با سپاه قزلباش داخل ترکستان شوم، موافق و مخالف از من برگشته، به دشمنان من پیوسته، بی سامان تر از اول شوم، سرحمت شاهنشاهی آن است که سفارش مرا به امرای خراسان مرقوم فرماید که اگر محتاج شوم، مرا به مال و رجال اعانت کنند و از خدمت اعلیحضرت اشرف مرخص گشته، روانه ترکستان گردید، از خراسان گذشته، به سعادت و اقبال در ماه جمادی دوم این سال وارد دارالسلطنه بخارا شده، بر اریکه سلطنت قرار گرفت و پس از رفتن پادشاه ترکستان، اعلیحضرت شاهنشاهی اردوی کیهان پوی را که در اصفهان حاضر بود، روانه چمن سلطانیه فرموده، به نفس نفیس، تشریف فرمای نهادند و توپسرکان^۲ و همدان شده، به چمن سلطانیه، نزول اجلال فرمود و نواب الله وردی خان، با سپاه فارس، وارد اردوی اعلی گشته، مورد عنایت گردید و بعد از چند روز، اردو را روانه «اوجان» آذربایجان فرمود و سوکب والا، تشریف فرمای دارالارشاد اردبیل شده، از باطن اجداد طاهره خود، استمداد همت نموده، در صحرای اوجان وارد اردوی اعلی گردید و خبر رسید که مرادپاشا سردار لشکر روم که بنای استحکام عقد مصالحه را داشت وفات یافت و نصوح پاشا^۳ به جای او برقرار گردید و بعد از چند روز یکی از علمای روسیه که قاضی ماروین بود به رسالت از جانب نصوح پاشا وارد گردید و عریضه او را رسانید که: بعد از وفات مرادپاشا، این بنده قائم مقام او گشته، در استحکام عقد مصالحه راسخم و چون فرستاده، نصوح پاشا از اهل علم بود در مورد عنایت و شفقت درآمد و سوکب والا از اوجان نهضت فرموده، در روز اول ماه رجب این سال [۱۰۱۹]: تشریف فرمای شهر تبریز شدند و نامه مودت ختامه به اعلیحضرت سلطان احمدخان قیصر روم نگاشته، تحفه و هدیه‌ای که لایق سلاطین کرام است، مصحوب جناب سیادت انتساب قاضی خان حسینی^۴ که به منصب صدارت دولت علیه صفویه برقرار بود، روانه استنبیل فرمود.

و بعد از گذشتن ماه مبارک رمضان، سپاه نصرت پناه را مرخص نموده، هر کسی به جانب منزل خود روانه گردید و سوکب والا برای شکار و تفریح به صوب مازندران نهضت فرمود و در

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۸.

۲. در متن: (توی و سرکان).

۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹.

۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹.

منزل طاهان^۱ اقامت نمود و چون آن مکان را لایق آبادی دید، بنای شهری گذاشته نام آن را «فرح آباد» فرمود.^۲

و در این سال [۱۰۱۹]: به فرمان شاهنشاهی، پلهای مستحکم، بر رودخانه‌های مازندران ساختند و راهها را که همیشه از گل ولای انباشته بود، چندین فرسخ را به سنگ و آهک و گل سنگ بست نمودند و موکب والا، زیستان را در فرح آباد به پایان رسانید.^۳

و در این سال [۱۰۱۹]: وزارت مملکت فارس، به سیرز محمد سلیمان پسر میرزا عبدالله پسر میرزا سلیمان اعتمادالدوله جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل واگذار گردید.

و عید نوروز سنه سیچقان ثیل، در روز شانزدهم ماه محرم سال ۱۰۲۰: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار، از مازندران تشریف فرمای گیلان شد، پس به شهر قزوین نزول اجلال نمود، پس به قصد زیارت مرقد حضرت امام رضا (ع) به جانب مشهد مقدس شتافته، وارد مشهد مقدس گردید و لوازم زیارت را به عمل آورده، تعمیری لایق به صحن و عمارات آن بقعه منوره فرمود و بعد از چند روز به صوب استرآباد تشریف فرما گردید و بعد از انتظام سهام آن سامان، باز تشریف فرمای مازندران شده، در شهر فرح آباد رحل اقامت افکند و در نزدیکی استرآباد از توابع مازندران محلی بود مرتفع که در نظر اعلیحضرت شاهنشاهی جلوه نمود، آن موضع را باغی چون بهشت نمود و درختان سرو و نارنج را از بلندی به جانب نشیب غرس، فرمود و مرتبه به مرتبه قرار داد و آبی را از فراز کوهی، داخل باغ آورد و نوارها مرتب داشت و در جوانب آن باغ شهری را بنا گذاشت و او را، اشرف البلاد گفت و به اندک زمانی به انجام رسانید.^۴

و در این سال [۱۰۲۰]: نور محمد خان اوزبک والی مرو شاه‌هیجان پسر ابوالمحمد خان پسر دین محمد خان از الوس جوجی خان پسر چنگیز خان که به فرمان حضرت شاه عباس در شهر شیراز جنت طراز، با اهل و عیال متوطن بود، وفات یافت.^۵

و هم در این سال [۱۰۲۰]: ولایت بن فهل از بلاد کیچ و سکران بلوچستان که در این زمان به بمپور مشهور است، بواسطه گنج علی خان حاکم کرمان، ضمیمه ممالک محروسه گردید.^۶

و روز عید نوروز اود ثیل در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه محرم سال ۱۰۲۱: اتفاق افتاد^۷ و پادشاه کامگار از بلده فرح آباد مازندران به عزم دارالسلطنه اصفهان حرکت فرمود و بعد از ورود مالیات و عوارض دیوانی سه سال اربابی و رعیتی و دهیک کل محصولات دیوانی

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۰.

۲. رک: همانجا.

۳. رک: همانجا.

۴. در عالم آرای عباسی، ص ۸۵۳، در ضمن ۱۰۲۱.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۴، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۰.

۶. رک: همانجا، ج ۲، ص ۸۵۵، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۰.

۷. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۵، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱.

۸. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۹، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱، عالم آرای عباسی، ص ۸۶۱، در ذکر وقایع ۱۰۲۲.

۱۰. در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۱: (اود ثیل مطابق سنه ۱۰۲۲ هجری و بعضها موافق سنه ۱۰۲۳).

مملکت اصفهان را که پانزده هزار تومان عراقی بود، به ارباب داران و رعایا انعام فرمود.
و در این سال [۱۰۴۱]: ایلچیان و پادریان یعنی علمای نصاری از جانب پادشاه اسپانیول^۱ که بزرگتر سلاطین فرنگستان است، از بندرعباس و شیراز گذشته، وارد اصفهان گشته، در میدان نقش جهان، خدمت اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده، نامه و هدیه پادشاه را گذرانیده، مورد عنایت و شفقت شدند.

و هم در این سال [۱۰۴۱]: محمدقلی قطبشاه پادشاه دکن هندوستان که شیعی مذهب بود، ایلچی فرستاده، از اعلیحضرت جمجاه، استدعا کرده که سفارش او را به سلطان سلیمشاه گورکانی پادشاه ممالک هندوستان، نگاشته که دست تعدی را از پادشاه دکن کوتاه دارد و اعلیحضرت شاهعباس، نامه مودت ختامه به حضرت سلطان سلیمشاه بر طبق خواهش پادشاه دکن، سرقوم داشته، روانه داشت و سلطان سلیمشاه بعد از اطلاع از مضمون نامه شاهنشاهی مملکت دکن را مراعات داشت و دست ظلم و ستم را کوتاه فرمود.^۲

و هم در این سال [۱۰۴۱]: جناب قاضی خان حسینی صدر^۳ دولت ایران که در سنه گذشته به سفارت استنبیل برای انعقاد مصالحه دو دولت علیه ایران و روم رفته بود، به مصاحبت انجلوچاوش^۴ سفیر دولت روم مراجعت نموده، در دارالسلطنه اصفهان به پایه سریر اعلی مشرف شدند و عقد مصالحه بر نهجی که میانه شاهطهماسب مغفور و سلطان سلیمان خان مرحوم بسته شده بود، قرار یافت و در بعضی از مواضع گرجستان که سابقاً ضمیمه ممالک ایران بوده و تا این سنه در تصرف رومیان باقی بود و پاره‌ای از ولایات عراق عرب که ضمیمه ممالک روم بود و تا این سنه در تصرف دولت ایران مانده و تشخیص این مواضع خالی از گفتگو نبود، قرار بر آن دادند که آنچه در این سنه در تصرف دولت ایران است^۵ ضمیمه این دولت باشد و آنچه در این سنه در تصرف دولت روم است، ضمیمه ممالک روم باشد، و وکیل از هر دو جانب مقرر گشت، لیکن به افساد جماعت گرجستانی، قضیه مصالحه صورت نیسته باز نایره جنگ افروخته گشت.

و در اوائل این سال [۱۰۴۱]: نواب الله وردی خان والی مملکت فارس، از شیراز به اصفهان آمد و در روز ورود موکب والا از مازندران به اصفهان به استقبال شاهنشاهی شتافت و رکاب مستطاب را بوسید و چون آثار ضعفی در بشره داشت، اعلیحضرت اشرف زیاده از عادت در چهره او نگریست و در پنهانی اخبار به وفات او فرمود و بعد از چند روزی، مریض گشت و طبیب حاذق سلاله سادات موسوی، حکیم سلمان جهرسی آنچه سعی در معالجه او فرمود، سودی نبخشیده، وفات یافت^۶ و پادشاه دین پناه تا جای غسل دادن، جنازه او را مشایعت نمود و

۱. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۲، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۲.

۲. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۶، در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۴: (محمدقلی قطبشاه والی کلکنده و ملك عنبر میهدار سلسله نظام شاهیه).

۳. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۳.

۴. (مصطفی پاشا مشهور به انجلوچاوش). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۳.

۵. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۴.

۶. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱: (در روز دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی... به جوار رحمت ایزدی پیوست). در ذکر

وقایع سال ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳.

صدوپنجاه تومان عراقی برای کفن و دفن او عنایت فرمود و به احترام تمام او را روانه مشهد مقدس نمود و در گنبدی که در جوار روضه مقدسه، اللهوردی خان ساخته بود و تا کنون به نام اللهوردی خان باقی است، دفن گردید و از غرایب اتفاقات آنکه دوسه روز پیش از ناخوشی او معمار و ملازمی را که برای ساختن آن گنبد روانه خراسان داشته بود، از مشهد به اصفهان آمده، خبر ساختن و پرداختن آن گنبد را به اللهوردی خان رسانیدند^۱ و روز بعد از وفات او خلف الصدوقش امام قلی خان^۲ که به رتبه ایالت لارستان و اسیر دیوانی برقرار بود به جای پدر به حکومت و فرمانفرمائی فارس سرافراز گشته، او را بیگلریگی گفتند و اعلیحضرت اشرف به منزل امام قلی-خان بیگلریگی تشریف برد و بازماندگان اللهوردی خان را مورد عنایت و شفقت فرمود.

و هم در این سال [۱۰۲۱]: فرمان کلانتری مملکت فارس به نام میرشاه حیدر، خلف الصدوق میرسلطان ابراهیم حسینی حسینی شیرازی کلانتر سابق فارس شرف صدور یافت.

و هم در این سال [۱۰۲۱]: طهمورث خان والی خطه کاخ گرجستان^۳ و لوارصاب خان والی ناحیه کارتیل^۴ گرجستان که هر دو پرورده نعمت اعلیحضرت شاه عباس بودند، سر از چنبر اطاعت و فرمانبری کشیدند و پادشاه جمجاه، برای تنبیه آنها از اصفهان حرکت فرموده، وارد خطه کاخ گردید و طهمورث خان فرار کرده به ناحیه کارتیل رفته، به مصاحبت لوارصاب خان، پناه به کوهستان و جنگل گرجستان بردند و اعلیحضرت، اشرف، عیسی خان پسر عموی طهمورث-خان را والی خطه کاخ فرمود^۵.

و عید نوروز سنه پارس نیل در روز هشتم ماه صفر سال ۱۰۲۲: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار در خطه کاخ به شادی و خرمی، جشن نوروزی را گذرانید و موکب والا در ناحیه کارتیل گرجستان نزول اجلال فرمود و لوارصاب خان از عمل خود پشیمان گشته، به پایه سریر اعلی آمده، مورد عنایت گردید^۶.

و حضرت اشرف، تابستان این سنه را در گرجستان به پایان رسانید و در اوائل زمستان از گیلان گذشته، در فرح آباد سازندران نزول اجلال نمود و جماعتی از اراسنه شیروان و آذربایجان که به گرجستان رفته بودند، معادل پانزده هزار خانواده به سازندران فرستاده، در اشرف البلاد متوطن شدند و بسیاری از ایلات قراغلو را روانه دارابجرد فارس فرمود^۷.

هم در این سال [۱۰۲۲]: نواب امام قلی خان بیگلریگی فارس، مدرسه رفیع وسیعی، مشتمل بر یکصد حجره فوقانی و تحتانی و زوایا^۸ و کریاس و مدرس و چهارطاق بلند وسیع و

۱. (از نوادر اتفاقات در آن چند روز ملازمی که سرکار آن عمارت بود، آمده، خان از او تحقیق عمارت و زیب و زینت آن می نمود آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته در کمال زیبایی اتمام یافته منتظر ورود مقدم عالی است...) عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱.

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱.

۳. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۴.

۴. رک: همانجا.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۳، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۴.

۶. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۵، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۷.

۷. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۵.

۸. در متن: (روایا).

چهارباغ در چهار جانب آن که تمام حجرات دورویه به جانب باغ و مدرسه است در محله بازار مرغ شیراز احداث فرمود و تا کنون به آبادی باقی و به مدرسه خان مشهور است. و املاکی وقف بر آن نمود که معلوم نشد به کجا بوده و چه نام داشته است.

و عید نوروز سنه توشقان ثیل در روز بیستم ماه صفر سال ۱۰۲۳: اتفاق افتاده و پادشاه چم‌جاء در فرح‌آباد به لوازم عید پرداخت و از غرائب آنکه نواب شاهزاده محمد باقر میرزا فرزند اعلیحضرت شاهنشاه، به خیالات فاسده، افتاده، اولاً مغضوب و عاقبت مقتول گردید.^۱

و در ماه مبارک رمضان این سال [۱۰۲۳]: مالیات و صوادر و مستغلات دیوانی این ماه مبارک را محضاً الله به شیعیان کل ممالک محروسه ایران انعام و تصدق فرمود^۲ و به حساب دفترداران، مبلغ وجوه این صدقه جاریه، به سی هزار تومان عراقی می‌رسید و بعد از گذشتن ماه رمضان و فراغت از اعمال صوم و صلوة و تلاوت قرآن، اخبار متواتر از آذربایجان و گرجستان به مسامع عز و جلال رسید که طهمورث خان بدعاقتی نموده، سپاهی رافراهم آورده، بر سپاه قزلباش که در گرجستان بودند، تاخته، جماعتی را شهید نمود و استقلالی تمام یافته است و همچنین خبر رسید که امرای دولت روم در دیاربکر قشلاق نموده که در سال آینده با صد هزار نفر لشکر داخل ممالک محروسه ایران گشته، بعضی از بلاد را خراب و بعضی را تصرف کنند و اعلیحضرت اشرف، جماعتی را مأمور داشته، برای ضبط سرحدات روانه فرمود.^۳

و در این سال [۱۰۲۳]: وزارت مملکت فارس به میرزا حسین بیگ، برادر میرزا محمد سلمان جابری انصاری وزیر سابق ارزانی گردید.

و عید نوروز سنه لوی ثیل در روز اول ماه ربیع اول سال ۱۰۲۴: اتفاق افتاد و موکب والا بعد از چند روز از فرح‌آباد مازندران نهضت فرموده، در تفلیس نزول اجلال نمود^۴ و نظمی لایق داده، در ساحت بلاد گرجستان، سراپرده و بارگناه عز و جلال را برافراخت و چون طهمورث خان کاختی گرجی، از ورود موکب والا مطلع گردید، سراسیمه گشته، عیال خود را برداشته به جانب مملکت روم فرار نمود و از میان گرجیان غوغا برخاسته بلاد را گذاشته، در کوهستان و جنگل پراکنده شدند و حضرت اعلی، سپاه ظفرپناه را به چند گروه فرموده مقرر گردید که گرجستان را از چهار طرف احاطه نمایند و هر طایفه که در خدمت طهمورث خان با سپاه قزلباش جنگ کرده [است]، سردان آنها را کشته، زن و بچه آنها را اسیر نموده، اموال ایشان به رسم غنیمت، خاصه سپاه ظفرپناه باشد و مدت بیست روز لشکر قزلباش در ولایت کاخت به قتل و غارت مشغول بودند و شماره کشته‌ها، از بیست هزار درگذشت^۵ و اسیران گرجی از سی هزار

۱. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۸۳-۸۸۴: او مشهور به صفی‌میرزا بود که بهبودیک با او در رشت درآویخت و او را کشت و بهبودیک چون ادعای نمک‌حلالی داشت بنا بر چندین مصلحت... بازخواستی نشد!!

۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۸۶-۸۸۸، روضة‌الصفاء، ج ۲۸، ص ۴۱۶-۴۱۷.

۳. رک: روضة‌الصفاء، ج ۲۸، ص ۴۱۸.

۴. در متن: (نمایند هر طایفه).

۵. (به سفک دماء نفوس و هتک پرده ناموس و نهب اموال و اسر نساء و رجال رخصت یالتند... و غریقان قتیل در آن رودخون، حالت سرخاب و بط داشتند... اطفال رضیع را در مهد عدم جای می‌دادند... بسیار ناهید پستان که در دست بهرام سیرتان فضیحت شد و بسا پری‌پیکر که در بستر دیوان فضاحت یافت... مجمل در مدت ۲ روز هفتاد

بیشتر به شماره درآمد پس موکب همایون از کاخ تشریف فرمای کارتیل گردید، پس از گرجستان نهضت فرموده در بیلاقها برای تدارک لاغری اسب و استر اردو، توقف می فرمود که خبر رسید محمد پاشا والی مصر و وزیر اعظم، سردار سپاه گشته، لشکر اناطولی و مصر و شام و حلب و طرابلس و موصل و دیاربکر و دیار ربیع و جزیره و قبائل اکراد به او پیوسته اند و جمعیتی فراهم آمده که در هیچ وقتی سپاه روم به این بسیاری به صوب ایران نیامده است و تمامی پاشایان معتبر و ارکان دولت عثمانی، حتی طایفه ینگجری که معهود نبوده، از موکب قیصری جدا شوند و توپها و ارابه ها از دیار بکر به صوب ممالک ایران حرکت کرده اند و اعلیحضرت شاهنشاه نصرت پناه کریمه: من یتوکل علی الله فهو حسبه را خوانده، بر استحکام قلعه ها، خصوصاً قلعه ایروان افزود و سپاه منصور را سه چهار قسمت نمود و هر یکی را از جانبی روانه صوب اردوی رومی فرمود که در هر جا فرصت یافته، دستبردی نمایند و راه آمد و شد رومیان را برای آذوقه سدود دارند و سپاه رومی چون داخل آذربایجان گردید، قلعه ایروان را محاصره نمود و نواب امام قلی خان بیگلریگی فارس^۲ با سپاه فارس وارد اردوی اعلی شد و بعد از دو روز توقف مأمور گشته، به جانب مشرقی ایروان حرکت نمود که در میانه راه معلوم داشت ده هزار اسب و استر و چندین قطار شتر با جماعتی از سپاه رومی، برای آذوقه به صوب نخجوان رفته اند، امام قلی خان با سپاه فارس در وقتی که رومیان در خانه ها مشغول خریدن و بار کردن غله بودند، رسیده، جنگ کرده، هزاروپانصد نفر از آنها را کشته، سرورنده به دست آورد و سه هزار اسب و استر و شتر با بار آذوقه از آنها گرفته، مابقی راه ایروان را گرفته به اردوی خود ملحق شدند و روز دیگر گنج علی خان^۳ والی کرمان با سپاه افشار به اردوی فارس ملحق گردید و چون سپاه رومی شکست خورده و آذوقه نبرده، از نخجوان به ایروان رسیدند، محمد پاشای سردار چهل هزار نفر لشکر سواره و پیاده برای انتقام از سپاه فارس، روانه نمود و بعد از ملاقات و جنگ، سی چهل نفر سردمان بی اسم از فارس و افشار کشته گشت^۴ و سپاه رومی عود به ایروان نمود و توپچیان رومی هر روزه با اهل قلعه ایروان مشغول توپ اندازی بودند تا آنکه آذوقه در اردوی رومی نایاب گردید و سرداران سپاه بعد از مشورت بنای جنگ سلطانی را گذاشته، روزی تمامت سپاه به جانب قلعه یورش بردند و داد مردانگی را دادند و اسیرگونه خان قاجار^۵ بیگلریگی خطه ایروان، پای سردی را فشرده، اهل قلعه را به نوازش و شفقت شاهنشاهی امیدوار نموده، مردانه ایستادند و چون جماعتی از رومی به جانب قلعه می شتافت، چندین نفر کشته گشته، مغلوب شده، عود می نمود و چون خبر این جنگ سلطانی به مسامع عز و جلال رسید، هزار تفنگچی داوطلب از اردوی اعلی روانه قلعه ایروان فرمود، پیش از طلوع صبح وارد گشتند و

→ هزار نفر به قتل رسیدند و شماره اسرا را ۱۳ هزار گفته اند). روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۱۹، و عالم آرای عباسی، ج ۲،

ص ۸۹۸.

۱. آیه ۳، سوره الطلاق.

۲. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۲۱، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۷.

۳. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۲۱، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۷.

۴. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۸.

۵. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۲۱.

جانی تازه به اهل قلعه رسانیدند و چون زمان محاصره به سه ماه رسید، محمدپاشا وزیر اعظم و سردار عساکر رومی از این سفر پشیمان شده با صدگونه حسرت از ایروان کوچ کرده، روانه دیار بکر شدند و خواجه محمدیوسف قزوینی در تاریخ این واقعه فرموده است:^۱

چونکه سردار لشکر رومی
در سه مه گرد قلعه چون بنشست
ماه شوال چون زیست گذشت
دولت شاه دین مساعده شد
داخل ملک ایروان گردید
مهره‌ها بر بساط عربده چید
دهه آخرین به نصف رسید
لشکر روم منهزم گردید
«آمد امروز شیعیان را عید»: [۱۰۲۵]

و اعلیحضرت اقدس به ایروان تشریف بردند و امیرگونه خان قاجار والی ایروان که در مدت محاصره قلعه ایروان، مردانگی نموده بود به خطاب سارو اصلان یعنی شیر زرد سرافراز گردید، پس سپاه ممالک را مرخص فرموده به اوطان خود رفتند و حکومت ناحیه دورق را ضمیمه مملکت فارس نموده تا محمره به نواب امام‌قلی خان عنایت فرمود و چون مملکت گرجستان، چنانکه مکنون خاطر اشرف است، تمشیت نیافته بود، ولایت وانقی^۲ را که در دهنه گرجستان است، مناسب قشلاق دیده، توقف فرمود و حضرت در قزوین زیستان را به پایان رسانید.

و عید نوروز سنه ثیلان^۳ نیل در روز پانزدهم ماه ربیع الاول از سال ۱۰۲۵: اتفاق افتاد و عریضه از خلیل پاشا، وزیر اعظم و سردار سپاه روم رسید که برای قرار امر مصالحه به جانب شهر تبریز می‌آیم و باید بر حسب فرمان اعلیحضرت قیصر، شهر تبریز را متصرف شده باشم و المأمور معذور، پس اعلیحضرت شاهنشاهی، عساکر منصوره را احضار فرموده، موکب والا از قزوین به جانب خلخال شتافت، پس تشریف فرمای اردبیل گردید و امام‌قلی خان با سپاه الوار و اتراک و فارس وارد شده، او را روانه فرمود که با قرچغای گرجی سپهسالار آذربایجان موافقت کرده، در همه جا مراقب اردوی رومی شده که اگر دست اندازی کنند، مانع شوند^۴ و خلیل پاشا با شصت هزار نفر سپاه از دیار بکر، کوچ به کوچ بی‌تعرض وارد آذربایجان شد و چون امام‌قلی خان و قرچغای خان ماسور به جنگ نبودند مانع نگشته، سپاه رومی وارد تبریز گردیده، شهر را از آذوقه خالی دیده و عریضه^۵ به پایه سریر اعلی فرستاد که بر حسب الحکم وارد تبریز شدیم و پنج روز توقف کرده، مراجعت نمودیم و در امر مصالحه آنچه فرمایش شود، در اطاعت و انقیاد و بعد از حرکت از تبریز برای نیکنامی خود خواست دستبردی به امام‌قلی خان و قرچغای خان رساند و آنها بعد از اطلاع، سپاه خود را که پانزده هزار سوار بودند، در برابر شصت هزار مرد رومی ایستاده، نام ننگ فرار را بر خود گذاشته که گفته‌اند:

سپه پیش حاکم هزیمت بد است که فتح و ظفر بی‌شک از ایزد است

۱. منقول از عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۱۰.

۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۱۰.

۳. در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۱۱: (صحرای دانقی).

۴. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۲۴، ۹۲۵.

۵. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۳۲، روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۴۲۵.

۶. رک: همانجا، ج ۳، ص ۹۳۳، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۲۵.

جنگ را آماده گشتند و چون رومیان نزدیک شدند، جماعت قزلباش شمشیرها را کشیده به عادت قزلباشیه، الله‌الله گفته، اسب‌اندازان داخل دریای سپاه روسی شده شکست انداخته، سلک جمعیت آنها را گسیختند و جماعتی را بکشتند و جمعی از پاشایان را اسیر گرفته، باقی به هزیمت رفته، فرار نمودند و سوازی هشتاد علم که نشانه هشتاد سردار است به دست قزلباشیه افتاد و اسب و یراق و استر بیشمار عاید گردید و شماره کشته‌های رومیان به پانزده هزار نفر رسید و گرفتاران و سرهای کشته‌ها را از نظر همایونی گذرانیدند.^۱

و شاهنشاه جم‌جاه، شاه‌عباس برای جشن نوروزی سال ۱۰۲۸: از آذربایجان به دارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرمود.

و در ایام بهار این سال [۱۰۲۸]: ایلچیان دول‌خارجه، وارد دارالسلطنه قزوین گشتند، از جمله آنها، ایلچی پادشاه روس بود^۲ و نامه بس پهن و دراز بر حریر سفید به ترکی مغولی نگاشته بودند و چندبهرله^۳ سرخ شنقار که خاصه بلاد روسیه است، از نظر همایونی گذرانید و ایلچی حضرت سلطان سلیم تیموری گورکانی^۴، پادشاه سمالک هندوستان بود و نامه سودت ختامه و ده زنجیر فیل قوی هیکل و اقسام جانوران مانند کرگدن و آهوی خطائی و بزهای هندی و گاو دریائی و مرغان سخنگوی خوش‌الجان و قماشهای نفیس را از پیشگاه حضور اعلی گذرانید.

و در اواخر این سال [۱۰۲۸]: اعلیحضرت شاه‌عباس تشریف‌فرمای مازندران شد.^۵

و در عید نوروز سنه تخاقوی نیل که در روز بیست و سیم ماه ربیع دوم سال ۱۰۲۹: اتفاق افتاد، جشن نوروزی را در اشرف‌البلاد مازندران گذرانید و فرمان شاهنشاه جهان‌پناه برای بردن آب کوه‌رنگ^۶ به اصفهان که از کوهستان بختیاری به رودخانه خراسان کوه‌گیلویه پیوسته رودخانه کاران شوشتر گشته به خلیج فارس پیوندد، شرف نفاذ یافت و پیش از این وقت به فرمان شاه‌طهماسب جنت‌سکان شروع در این کار شده، به انجام نرسیده بود و چون چندسال اعلیحضرت شاهنشاه در انتظام گرجستان و جنگ با سپاه روم کوشیده، اختلالی از جانب اوزبکان در خراسان واقع گشته بود، فرمان جهانمطاع برای احضار سپاه نصرت‌پناه، شرف‌صدور یافت، به اندک زمانی در ظل رأیت صفوی آیت مجتمع شدند.

و موکب والا در ماه جمادی اول این سال [۱۰۲۹]: از دارالسلطنه اصفهان به صوب خراسان نهضت فرمود و بعد از ورود، تدارک مافات را نمود و چون خطه قندهار سالها ضمیمه سمالک محروسه ایران بود و در زمان اشتغال شاهنشاهان ایران سلاطین هندوستان به غیرحق متصرف شده بودند و به اظهار دوستی می‌گذرانیدند، چون شاهنشاه ایران به هرات رسید بی‌تأمل برای استرداد قندهار کوچ بر کوچ وارد آن خطه گشته^۷ به اندک اهمی شهر و قلعه را ضمیمه

۱. رک: روضة‌الصفاء، ج ۲۸، ص ۴۲۷.

۲. رک: روضة‌الصفاء، ج ۲۸، ص ۴۲۸، عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۴۰.

۳. بهله (به فتح اول) دستکش چرمی که میرشکاران بر دست کنند و بدان بازو چرخ و غیره را بردست گیرند. (معین).

۴. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۴۱.

۵. در متن: (شده).

۶. در متن: (کرنگ) در عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۵۹ و ۹۴۹: (کرنگ).

۷. رک: روضة‌الصفاء، ج ۲۸، ص ۴۲۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۰، در ذکر وقایع سال ۱۰۳۱.

سالك محروسه فرمود و بر منابر قندهار خطبه را به نام ائمه اثني عشر خواندند و زمستان را گذرانید.

و روز عید نوروز سنه ایت نیل، در چهارم ماه جمادی اول سال ۱۰۳۰: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار در شهر قندهار به عیش و عشرت گذرانید و حکومت آن خطه را به گنج علی خان والی کرمان شفقت فرمود و چون آغاز گرمی هوا شد موکب همایون به صوب هرات نهضت فرمود.

هم در این سال [۱۰۳۰]: اعلیحضرت شاهنشاهی، نواب امام قلی خان والی فارس را برای تسخیر جزیره هرموز مأمور نمود^۱ و تفصیل بر این وجه است که جزیره هرموز نزدیک به خور بندر عباس فارس به چند فرسخ افتاده است و تعامت آن به بیست میل نمی رسد و کوه و زمین آن نمکزار است که گیاه نمی روید و آب شیرین جز آب باران که در برکه ها جمع شود ندارد و گرمای آن در تابستان به اسباب آسمانی و نمکزار زمینی از همه سواحل و جزائر دریای فارس بیشتر است و برای خوبی لنگرگاه بر همه جا رجحان دارد و در اوائل سکنه آن منحصر بود به جرون نام ماهی گیر، پس در غلبه مغول به ایران، اهل هرموز لارستان جلای وطن نموده، به این جزیره آمده، نام او را نیز هرموز گفتند و در عهد اتابکان سلغری، شهاب الدین ایاز نامی از دشتستان فارس، آن جزیره را که در تحت اقتدار سلاطین جزیره قیس که آن را کیش نیز گویند یخزید و شهری در آن ساخت و محل تجارت هندوستان و ایران نمود، پس از مدتی به ملک گردان شاه که نسب خود را به جناب هود علیه السلام می رسانید^۲، قرار گرفت و اخلاف او که یکی از آنها سنقر شاه^۳ این شهاب الدین توران شاه است، سالها سلطنت داشته، گاهی باجی می داد و در سال ۹۱۳ که زمان جهانگیری پادشاه صاحبقران شاه اسمعیل بهادرخان بود، دولت پورتگال آن جزیره را مسخر داشته^۴، نام شاهی را بر سلاطین زادگان قدیمی آن می گذاشتند و زیاده از نامی نداشتند و زیاده از صدسال در جزیره هرمز رایت اقتدار افراشتند تا آنکه دولت انگلیس^۵، بنای دوستی با پادشاه جمجاه، شاه عباس گذاشته وجه آسانی تسخیر جزیره هرمز را به عرض رسانیده، کشتیهای جنگی خود را حاضر داشتند و نواب امام قلی خان بیگلریگی فارس با سپاه لارستان و شبانکاره به بندر جرون که او را بندر گاسبرون نیز می گفتند، رفته بر کشتیهای انگلیس نشسته با توپ و تفنگ جماعت پورتگال را از جزیره هرمز بیرون کرده اموال آنها را تصرف نمودند و بندر جرون یا گاسبرون را گذاشته، حصار وسیعی در کناره دریا کشیده آنرا بندر عباس گفتند و خبر این فتح را در دارالسلطنه هرات به پایه سریر اعلی رسانیدند.

و هم در این سال [۱۰۳۰]: وزارت فارس به میرزا حسن بیگ پسر میرزا نظام الملک ثانی- جابری وزیر سابق فارس برقرار گردید و اعلیحضرت شاه عباس از هرات به مازندران آمده، در شهر

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۹، روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۴۳۰.

۲. در عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۹: (کردان شاه).

۳. رک: همانجا.

۴. در عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۹: (سفر شاه).

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۸۰.

۶. رک: همانجا، ج ۳، ص ۹۸۰ و ۹۸۱.

اشرف و فرح آباد، قشلاق فرموده^۱، روزها را به شکار و شبها را به عیش و کامرانی گذرانید و چون هوا مایل به اعتدال شد، از سازندگان تشریف فرمای اصفهان گردیده برای یورش به صوب عراق عرب که ملک موروثی خود می دانست به اجضار سپاه سمالک محروسه ایران فرمان صادر گردید و تاریخ عزم این یورش را کلمه مبارکه توکلت علی الله نگاشتند.

و در ماه محرم سال ۱۰۳۳: موکب والا، از اصفهان به جانب بغداد نهضت فرمود.^۲
و در غره ربیع اول این سال [۱۰۳۳]:^۳ در حوالی بقعه ابوحنیفه نعمان بن ثابت^۴ امام اعظم اهل سنت و جماعت نزول اجلال نمود.

و روز بیست و یکم این ماه علما و اعیان بغداد به پایه [سریر] معدلت مسیر مشرف گشته، اظهار نیازمندی نموده، مورد عنایت شدند و اعلیحضرت شاهنشاهی جماعتی را برای تسخیر کرکوک* و موصل روانه فرمود [و] خود روی نیاز به جانب نجف اشرف نهاده محرم حرم بارگاه ملایک پناه سلطان اوصیاء، امام مشارق و مغارب، علی بن ایطالب گردید و چون یک منزل دیگر به نجف مانده بود، پیاده و برهنه پای گشته،

اصبحت زائر آلک یا شحنة النجف بهر نثار سرقه تونقد جان به کف^۵

را مکرر خوانده، با چشم گریان و دلی شادان منزل را گذرانید و بعد از وصول به آن بقعه مطهره، لوازم زیارت را به عمل آورد و تا در نجف اشرف توقف داشت، هرروزه برای مفاخرت جاروب کشی صحن و رواق مقدسه را به دست خود می نمود و نهر آبی را که حضرت صاحبقران شاه اسماعیل گیتی ستان حفر فرموده، آب فرات را به مسجد کوفه رسانیده بود، شاه عباس بهادرخان تعمیر فرمود و اراده داشت که از مسجد کوفه، قنوات کنده، آن آب را از زیر زمین نجف گذرانیده به دریای نجف رساند و تمام ساکنین نجف اشرف را به انعام و احسان و مستمری دائمه سرور گردانید، پس به قصد زیارت سرقه منور امام عالی مقام سیدالشهداء حسین بن علی علیهما الصلوة والسلام حرکت نموده به طواف آن بقعه مطهره و سایر شهدای کربلا مشرف گردیده، عود به بغداد نمود و به زیارت مزار کثیر الانوار امامین هماسین حضرت کاظمین علیهما السلام پرداخته استمداد همت نمود، پس به جانب قصبه سرمن رای شتافته^۶ به لوازم زیارت حضرت عسکرین علیهما السلام مشرف گشته، عود به بغداد نمود و امرای مأسور به فتح کرکوک و موصل با ظفر و فیروزی عود نمودند. و در بهار این سنه [۱۰۳۳]: باز حضرت شاه عباس از بغداد به کربلای معلی و نجف

۱. رک: همانجا، ج ۳، ص ۹۸۷.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۱.

۳. در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۲، در ذکر وقایع سال ۱۰۳۲.

۴. نعمان بن ثابت زوطی متولد ۸۰ هجری در کوفه، متوفی ۱۵۰ هجری در بغداد. اصلا ایرانی است از پیشوایان بزرگ اسلام که در قبول احادیث بسیار سخت گیر بود و فقط ۱۷ حدیث را قبول داشت و به قیاس و استحسان توجه می کرد و فرقه حنفی را تاسیس کرد.

۵. در متن: (کرکوت) با توجه به روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۲: ترجیحا انتخاب شد. ناگفته نماند که (کرکوت) یا (کرکوک) شهری است در شمال عراق امروزی.

۶. منقول در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۳.

۷. (پس از حصول این سعادت به بغداد آمده به سرمن رای رفته و در آستانه رفیعه عسکرین و مقام صاحب الزمان به طاعات و عبادات پرداخت). روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۳ - ۴۳۴.

اشرف رفته، آن دو آستانه مبارکه را بوسیده، به لوازم زیارت اقدام نمود و صندوقهای قیمتی و پوششهای زربافته و دیباهای شوشتری و فرشهای ابریشمی را سرانجام داده، عود به بغداد نمود و باز برای ادراک زیارت رجبیه به مشهد مقدس حسینیه مشرف گشت، پس به نجف اشرف رفته، عتبه علیه عالیه را زیارت کرده، عود به بغداد نمود، پس به روضه مقدسه سرمن رأی رفته، ادراک سعادت کرد و به آحاد و افراد ساکنین اماکن مشرفه عراق عرب حتی کودکان گهواره، احسان و انعام فرموده، عود به دارالسلطنه اصفهان نمود.^۱

و در این سال [۱۰۳۳]: نواب امام قلی خان بیگلربیگی مملکت فارس یا سپاه فارس از طریق شولستان و بهبهان به شوشتر و اهواز رفته، سید محمدخان پسر سید مبارک^۲ را استقلالی در حکومتش داده، به صوب محمره و فلاحی و قصبه دورق که از مضافات فارس شده بود، آمده، نظمی بسزا به آن نواحی داده، عود به شیراز نمود.

و در این سال [۱۰۳۳]: وزارت عظمی به سیدسند، علامه معتمد، علاءالدوله والدین- میرزا حسین پسر میرزا رفیع الدین محمدحسینی آملی الاصل اصفهانی المنشاء والموطن عنایت گردید و او را به لقب اعتمادالدوله، سلطان العلماء خلیفه السلطان، سراقراز فرمودند.^۳

و در سال ۱۰۳۴: چون اخبار بغداد به استنبیل رسید، اعلیحضرت سلطان مرادخان رابع که بعد از سلطان عثمان خان ثانی شاهنشاه مملکت روم شده بود، حافظ محمدپاشا بیگلربیگی دیاربکر^۴ [را] برای تسخیر بغداد مأمور فرموده با جنود نامعدود، به عراق عرب رسید و بغداد را محاصره نمود و اعلیحضرت شاه عباس بهادرخان از اصفهان به عزم بغداد، تشریف فرمای همدان شد و بیست و پنج هزار نفر سوار به سرداری زینل بیگ^۵ به حمایت حاکم بغداد از پیش روانه فرمود و موکب والا از دنبال آنها به نواحی بغداد نهضت نمودند و چون زمان محاصره به سه ماه رسیده بود و فتوری در احوال اهل بغداد بود، پادشاه جم‌جاه برای اعانت و تقویت بغدادیان، هزار نفر تفنگچی عراقی به سرداری امیرخلف بیگ^۶ سفرهچی مأمور فرمود و مصحوب هر نفری مقداری سرب و باروت نمود و خلف بیگ و تفنگچیان آواز را به الله الله چنانکه شمار سپاه قزلباش است بلند کرده، از میان اردوی روسی گذشته، وارد بغداد شدند و جانی تازه به بغدادیان رسانیدند و نیکنامی آنها را در دفاتر ثبت نمودند و نواب امام قلی خان^۷ بیگلربیگی با سپاه الوار محسنی و کوه گیلویه و بلوکات و اتراک اپلات فارس و اعراب دورق و رامهرمز از بهبهان و شوشتر گذشته به هفت فرسخی بغداد که چراگاه دواب سپاه روسی بود، رسید، موازی هزار سراسب از آنها گرفته به اردوی اعلی ملحق گردیده و سپاه قزلباش از اطراف اردو روسی درآمد، آذوقه را از آنها بازداشتند و چون زمان محاصره بغداد به هفت ماه رسید و چندین بار جنگ اتفاق افتاد و

۱. رک: روضة الصفاء ج ۸، ص ۴۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۰۴، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲.

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۱۲.

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۱۳.

۴. رک: روضة الصفاء ج ۸، ص ۴۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۲۳، در عالم آرای عباسی: حافظ احمدپاشا.

۵. او بعدا بوسیله شاه صفی به علت شکست از رویان ترکستان کشته شد و ریزرز گشت. رک: وقایع سال ۱۰۳۹.

در همین کتاب، و رک: روضة الصفاء ج ۸، ص ۴۳۴.

۶. رک: روضة الصفاء ج ۸، ص ۴۳۴.

۷. رک: روضة الصفاء ج ۸، ص ۴۳۵.

در همه وقت نصرت از جانب قزلباش بود و حافظ محمد پاشا عاجزاً و ناچار گشته، استدعای اذن مرخصی از پایه سریر اعلی نمود که بی تعرض از دو جانب عود به دیار بکر نماید و پادشاه عجز پذیر، او را رخصت انصراف داده، اردوی رومی از پی کار خود رفتند و موکب والا وارد بغداد گشته، به زیارت عتبات عالیات ائمه سته عراق عرب علی صوابها الصلوة والسلام مشرف شد و بعد از نظم بلاد و آسایش عباد موکب همایون از بغداد تشریف فرمای اصفهان گردید و امام قلی خان والی فارس در وقت رجعت از بغداد، شهر بصره و نواحی را مسخر داشته، تصرف نموده، از راه دورق و بهبهان وارد شیراز گردید.

و اعلیحضرت شاهنشاهی در سال ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶: در دارالسلطنه اصفهان به عیش و عشرت گذرانید.

و در سال ۱۰۳۷: در مازندران قشلاق نمودند.^{۲۰}

و در اوایل سنه ۱۰۳۸: مزاج مبارک اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه، از صحت منحرف گشته، روز بروز بر مرض می افزود، چون از معالجه سودی ندید، دل از تخت و دولت برکنده پسرزاده خود سام میرزا پسر مرحوم صفی میرزا که جوانی هفده ساله بود به ولایت عهد معین فرمود و امرا و اعیان دولت را بر این وصیت گواه گرفته، پس تهیج زیاده گشت و اسهال عارض گردید^{۲۱} و در قصر فرح آباد مازندران در شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی اول این سال: [۱۰۳۸] وقت سحر، داعی حق را لبیک اجابت گفته، جان را به جان آفرین سپرد:

بود ظل الله تاریخ جلوس ظل حق تاریخ سال رحلتش

و نواب اعتماد الدوله، خلیفه سلطان و سایر اعیان دولت، چاپار روانه اصفهان داشتند و نواب سام میرزا و اعیان اصفهان را مطلع از واقعه هایله نموده و تاج و تخت به وارث سلطنت سپردند^{۲۲} و حضرت ولیعهد را شاه صفی گفته بر سریر دولت نشانیدند که گفته اند:

یکی چون رود دیگر آید به جای جهان را ندارند بی کدخدای

و امرای قزلباش، جنازه پادشاه را، از مازندران به کاشان رسانیده به امانت گذاشتند^{۲۳} و مدت عمر شاه عباس جنت مکان به شصت سال رسید و زمان سلطنت و دارائی آن شاهنشاه خلد آشیان چهل و دو سال بود و آنچه را از ممالک محروسه در تصرف داشت یک جانب آن عراق عرب بود و دیگر جانب زمین داورقندهار و از طرفی داغستان لکزیه و طرف دیگر ساحل دریای کیچ و مکران بلوچستان بود، تمامت تاریخ نگاران دولت شاه عباس جنت مکان نوشته اند که اعمال و افعال شاه عباس عدالتی بود در لباس ظلم، در وقتی که شاه عباس بر تخت سلطنت نشست مملکت ایران شوریده و بی آرام بود، هر امیری بر کشوری به خود سری تعدی می نمود و رعایا گرفتار جور و ظلم اسرا بودند، پس آن پادشاه جنت مکان، خونها ریخت و سرها را بر دار

۱. در متن: (عا بفره).

۲. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۲، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۷.

۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۷، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۵.

۴. در عالم آرای عباسی: در ذکر وقایع سال ۱۰۳۷.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۸، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۸.

۶. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۸، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۹.

آویخت، کله مناره‌ها ساخت و شهرها را از اهالی پرداخت تا شوریدگیها را آرام داد و پس از آرامی بلاد سیاستی قوی و عقوبتی شدید می‌بایست تا عموم مردم آسوده باشند و اجرای این-گونه اعمال دور نیست که در نظرهای ظاهربین، ظلم و جور جلوه نماید و کسی نگفته که عقوبتی خالی از مصلحت ملکی و دینی و مذهبی کرده باشد و در اوائل سلطنت خود، امرای بزرگ خودرأی را به سزا و جزا رسانید و چون سپاه قزلباش به شصت هزار رسیده بود و هر طایفه از آنها جز در اطاعت بزرگ خود نمی‌شدند و پادشاه نمی‌توانست بی‌رضای ایلات قزلباش کسی را منصبی دهد مگر آنکه از بزرگان طایفه خود باشد و شاه‌عباس شماره سواران قزلباش را به سی هزار نفر رسانید، پس فوجی ترتیب داد و نام آنها را شاهسون نهاد یعنی شاه‌دوست و امیری بر آنها گماشت و این جماعت را به مزید عنایت امتیاز داد و فرمان شرف‌صدور یافت که هر کس خواهد ایل خود را به ایل شاهسون ملحق کرده، شاهسون گشته، در مزید عنایت شریک شود و در یک‌روز ده هزار نفر شاهسون شدند و در اواخر زندگانی شاه‌عباس جنت‌مکان، شماره آنها به صد هزار خانوار رسید و تا کنون نزدیک به پانصد خانه ایل شاهسون در فارس باقی است که در صحرای کوار و حومه شیراز در چادر سیاه توقف دارند و حضرت شاه‌عباس ده هزار سوار و دوازده هزار نفر پیاده مقرر داشت که موجب از خزانه گرفته صاحب‌منصب آنها به اختیار پادشاه معین شود و نام این جماعت را قوللر گذاشتند و این عبارت به ترکی به معنی غلامهاست چرا که «قول» غلام است و «لر» نشانه جماعت. و بزرگ قوللر را قوللر آقاسی گفتند یعنی سرکرده غلامان شاهی و نام افواج پیاده را تفنگچی نهادند و این اول فوجی است که در ایران با تفنگ شد چنانکه در روم، فوج تفنگچی را ینگچری گفتند و «ینگ» به معنی تازه است و «چری» مخفف چریک است یعنی لشکر تازه.^۲

در کتب تواریخ نوشته‌اند، آن پادشاه برای استحکام بنیه و استراحت از مشقت، گاهی در شرب مدام اقدام می‌نمود اما در مراتب دینداری و خداپرستی و مراعات فقرا و احسان به ارباب استحقاق و اعتماد بر مسائل دینی و مقاصد یقینیه و اخلاص و نیازمندی به ائمه هدی صلوات‌الله و سلامه‌علیهم در انتهای کمال بود چنانکه در زمان سلطنت او کمتر سالی بود که به زیارت آستانه رضویه یا عتبات عالیات مشرف نشود چنانکه به پای پیاده از اصفهان به مشهد مقدس برفت و مدت توقف در نجف اشرف هر روزه صحن و رواق را به دست خود جاروب نمود و پیش از سلطنت شاه‌عباس، همیشه در میانه علمای دینیه نقاری بود و در ایام آن پادشاه دین‌پناه، میانه علما را چنان الفت داد که روزی در سواری جناب میر محمد باقر داماد و جناب شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی علیهما‌الرحمه با بوکب شاهی موافقت داشتند، شاه‌عباس برای آزمایش آنکه آیا کدورتی در میانه آنها هست یا نه ملاحظه اسب شیخ را فرمود و در پنهانی به میر داماد فرمود که اسب شیخ بسی کامل است و جناب شیخ نمی‌تواند او را براند جناب میر در جواب شاه گفت عجب در این است که بار دانش و فضیلتی که بر اوست حرکت می‌کند چه جای تند رفتاری است و در پنهانی از میر به جناب شیخ فرمود که اسب میر داماد سخت توسن است که شایسته علما نیست شیخ در جواب فرمود چون اسب صاحب خود را شناخته

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۳۸.

۲. خلاصه‌ای است از مطالب مندرج در پیش.

است به وجد آمده، توسنی دارد، پادشاه دین پناه سجده شکر نمود که لله الحمد، فساد از میانه
 علما برخاسته است که اذا فسد العالم فسد العالم و چون شاه عباس از فرزند دلبنده خود صفی میرزا
 نشانه بددلی و دشمنی در سلطنت دید و به سرحد یقین رسید و در چندین موقع امتحان نمود،
 رأی عالم آرا به ناپودی او قرار گرفت و یکی از محرمان خود را به قتل صفی میرزا مأمور داشت
 در جواب گفت یا مرا معاف دار یا اذن بده که خود را کشته دست به خون ولی نعمت زاده
 نیالایم و بهبودخان نامی که از صفی میرزا، اذیتی دیده بود، به این امر شنیع مأمور گردید^۱ و
 بهبودخان در وقتی، فرصت جسته، کاردی بر پهلوی شاهزاده صفی میرزا زده، او را بکشت و
 به اصطبل شاهی پناه برد و پادشاه به بهانه که پناه به اصطبل مبارک برده، از قصاص بهبودخان
 درگذشت و فرمود در این کار تأمل باید تا پسر صفی میرزا که صغیر است کبیر گردد و قصاص
 پدر خود را نماید و شاه عباس بعد از کشتن صفی میرزا، پشیمان گشت و نزدیک به ماهی از
 حرم سرا بیرون نیامد و تا سالی جامه سیاه پوشید و بعد از آن گاهی زینت بر خود قرار نداد و
 بهبودخان را به بدترین عقوبتی گرفتار فرمود که حکم کرد سر پسر خود را بریده به حضور رساند،
 بعد از آنکه سر پسر خود را به حضور آورد شاه عباس از او پرسید خود را چگونه می بینی گفت در
 بدترین حالتی، پس فرمود باید خوش باشی که با پادشاه در یک مصیبت شریک هستی و
 بعد از قتل صفی میرزا دونفر پسر دیگر خود نواب طهماسب میرزا و رضامیرزا را به واهمه ای که
 از آنها داشت از حلیه بصر عاری نمود و بعد از آن واقعات جانسوز، از اندوه و ملال بیرون
 نیامد و امراض بر او مستولی گردید تا به روضه رضوان خرامید که حسناقتش به اضعاف سیاتش
 بود و شاه عباس چهره نیکو و بینی بزرگ و چشمی درشت داشت، قامتش اندکی کوتاه بود،
 ریش را می تراشید و بروت را می گذاشت و تاریخ نویسان چند ماه آخر سال وفات شاه عباس را از
 حساب انداخته [اند].

تاریخ جلوس شاه صفی را در سال ۱۰۳۸ قرار دادند چنانکه گفته اند:

«صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد»^۲

و چون خبر وفات شاه عباس جنت مکان به استتیل رسید، سلطان مرادخان قیصر روم
 خسرو پاشای سرعسکر را مأمور به تسخیر بغداد فرمود.

و حضرت شاه صفی در سال ۱۰۳۹: با سپاه سمالک محروسه از اصفهان به صوب همدان
 نهضت نمود^۳ و فوج فوج سپاه به مدد مستحفظین قلعه بغداد روانه داشت و زینل خان را سپهسالار
 آن جماعت فرمود^۴ و در بین راه خبر به سپهسالار رسید که سپاه رومی وارد کردستان شده، قلعه
 سریوان را متصرف شده اند، عطف عنان نموده، به جانب کردستان شتافت، بعد از مقابله با سپاه
 رومی، جنگ کرده، شکست یافته، لشکر فرار کرده، به همدان رسید و حضرت شاه صفی چون
 دانست که زینل خان سپهسالار برخلاف حزم و احتیاط جنگ کرده، او را مغضوب داشته،

۱. رک: حوادث سال ۱۰۲۴، در عالم آرای عباسی.

۲. رک: تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲۶.

۳. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۱.

۴. رک: همانجا.

ریزیش نمودند^۱ و سرعسکر رومی بعد از فتح در جنگ کردستان حرکت کرده به درگزین رسید و حضرت شاه‌صفی از همدان نهضت فرموده به‌جانب درگزین شتافت و سرعسکر رومی از درگزین عازم بغداد شده، نهضت نمود و شهر بغداد را محاصره داشت، زبان محاصره به‌مدتی طول کشید و دوازده هزار نفر از سپاه رومی، هدف گلوله توپ و تفنگ بغدادیان گردید^۲ و چون خبر نهضت حضرت شاه‌صفی در اردوی رومی شهرت یافت، عموم اهل اردو بر سر خسروپاشای^۳ سرعسکر که راضی به کوچ کردن اردو نبود، آمده، خیمه و خرگاه او را خراب کرده، نهضت نمودند و در بیست و هفتم جمادی اول^۴، موکب والای شاه‌صفی وارد بغداد گردید و امام‌قلی‌خان با سپاه فارس از راه شوشتر وارد شده به اردوی شاهی ملحق گردید.

و نوزده سنه ۱۰۴۰: شاه‌صفی در کربلای معلی جشن عید را به زیارت حضرت خامس آل‌عبا تبدیل نموده عود به بغداد نموده^۵، لوای مراجعت را افرخت و نواب امام‌قلی‌خان و سپاه فارس را از سنزل توپسرها مرخص فرموده، عود به شیراز نمودند و موکب والا در ماه ذی‌الحجه این سال وارد اصفهان گردید.

در سال ۱۰۴۱: به سعایت و بدگویی بعضی از امراء خاصه، چراغ سلطان^۶ که در خدمت شاه‌صفی چراغ دروغش را فروغی بود، جماعتی را به داعیه سلطنت متهم ساختند مانند پسران عیسی‌خان قورچی‌باشی که دخترزاده شاه‌عباس جنت‌مکان بودند، به قتل رسیدند و چهار نفر فرزند ارجمند اعتمادالدوله خلیفه سلطان که باز دخترزادگان پادشاه مغفور بودند و سه نفر پسران میرزا رفیع‌صدر و یک نفر پسر میرزا رضی صدر و دو نفر پسران میرزا محسن متولی‌باشی مشهد مقدس که عمه‌زاده‌های^۷ او بودند، از حلیه بصر عاری گشتند و عمه محترمه خود را که بانوی حرمسرای پادشاه مغفور بود از حرمسرا اخراج فرسود^۸ و با اسرای بزرگ بددل گشته، جماعتی را معزول و پاره‌ای را مقتول نمودند و اعتمادالدوله خلیفه سلطان، از وزارت عظمی معزول گشته، مجاور شهر قم شده به افادت مسائل و مطالب علمی مشغول گردید، پس ارتحال به مکه معظمه و مدینه طیبه نموده، بعد از وفات شاه‌صفی عود به اصفهان نمود.

در این سال [۱۰۴۱]: میرزاتقی وزیر مازندرانی^۹ را روانه نجف اشرف نمود و جماعتی از معماران اصفهانی را مصحوب او فرسود و در ظرف سه سال عمارات عالیه، علویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه که از طول زمان کهنه و شکسته شده بود به وجهی لایق تعمیر نمود و از اتفاقات حسنه، معدن سنگ رخام در حوالی نجف اشرف به دست آوردند و بیشتر از آن سنگها را در بنیان و حواشی عمارات بکار بردند و نهری عمیق و وسیع از حوالی حله‌کنده، از نزدیکی

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۲.

۲. در متن: (گردیده).

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۳.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۳.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۴، نوزده سال ۱۰۴۱.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۵، در وقایع سال ۱۰۴۳.

۷. در متن: (زاده‌ای).

۸. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۵.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۶، ادامه وقایع سال ۱۰۴۳.

مسجد کوفه گذرانیده، به دریای نجف رسانیدند^۱ و در تاریخ این خیرات جاریه گفته‌اند:
 شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی آنکه خاک قدمش زیور افسر آمد^۲
 یافت توفیق که آرد به نجف آب فرات آن بشارت به شه از حیدر صدر آمد
 سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند آب ما از مدد ساقی کوثر آمد: [۱۰۴۲]

و هم در این سال [۱۰۴۱]: شاهزادگان صفوی نژاد که از حلیه بصر عاری گشته، در قلعه الموت طالقان قزوین، منتظرالموت بودند مانند سلطان محمد سیرزا و امام‌قلی سیرزا، عموهای شاه صفی و سلطان سلیمان خان برادر شاه صفی و نجف‌قلی سیرزا پسر امام‌قلی سیرزا به فرمان شاه صفی شربت شهادت را چشیدند.^۳

و چون اخبار فتنه‌انگیزی جماعت اوزبک به اصفهان رسید، حضرت شاه صفی، امیرخلف-بیک سفره‌چی را به سرداری خراسان مأمور فرموده روانه گردید.^۴

و در سال دیگر [۱۰۴۲]: موکب شاه صفی، از اصفهان به صوب مشهد مقدس نهضت نموده، بعد از ورود به لوازم زیارت آستانه مبارک رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه پرداخت و بعد از انتظام امور خراسان موکب والا عود به اصفهان نموده، زستان را به پایان رسانید.

و عید نوروز سنه... در ماه... از سال ۱۰۴۳ اتفاق افتاد و پادشاه کامگار جشن نوروزی را بر پای داشت و چون در سال گذشته داودخان برادر نواب امام‌قلی خان والی مملکت فارس که امیرالامرا و حاکم قراباغ و ایروان بود، نسبت به امرای قاجار که در قراباغ بودند، غدیری نمود و طهمورث خان گرجی^۵ را اذن داده که در لباس دوستی آنها را به قتل رساند و طهمورث خان به گفته داودخان عمل نموده، به اسم مهمانی بر قاجاریه وارد گردید چون به استقبال او شتافتند همگی را از دم تیغ گذرانید و این معامله باعث شوریدگی^۶ گرجستان و ایروان و قره‌باغ گردید پس از انتشار این اخبار در اصفهان، حضرت شاه صفی، سپاه نصرت پناه را احضار فرمود و امام‌قلی خان بیگلریگی فارس برای خیانت برادر خود داودخان وحشت نموده، پسر بزرگ خود را^۷ با سپاه فارس روانه داشت و پادشاه جم‌جاه فرمان احضار امام‌قلی خان را به تأکید روانه شیراز فرمود و امام‌قلی خان طوعاً و کرهاً از شیراز به اصفهان آمده با موکب والا حرکت نموده، وارد شهر قزوین شدند که نوشتجات داودخان را آوردند که به طهمورث خان نوشته بود^۸ که فرزندی از شاه مغفور در دست امام‌قلی خان افتاده و عنقریب او را به سلطنت برداشته، کارها رونق تمام می‌گیرد و همه جا من با تو و تو با من خواهی بود و آتش غضب پادشاهی مشتعل گردید [و]

۱. رک: همانجا.

۲. سهیت از چهار بیت منقول، در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۷.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۷: این گروه عبارت بودند از: سلطان محمد سیرزا، امام‌قلی سیرزا، نجف‌قلی سیرزا، سلطان سلیمان خان پسر صفی سیرزا و چهار تن از دخترزادگان...

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۷.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۰.

۶. در متن: (شوریده‌گی).

۷. (ناچار صفی قلی خان پسر اکبر خود را پیشتر فرستاد). روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۲. این قسمت عیناً از روضة الصفا نقل شده است.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

در شبی که میدان سعادت آباد قزوین را چراغان کرده بودند و شاه و اسرا به تماشا مشغول بودند، امام قلی خان با سه نفر پسران خود، صفی قلی خان و فتح علی خان و علی قلی خان در مجلس بزم حضور داشتند و امام قلی خان از مجلس برخاسته^۱ به منزل خود رفت و چون سه نفر پسران او خواستند از مجلس بیرون شوند، حسین بیگ^۲ ناظر بیوتات به فرمان شاهی هر سه نفر را کشته، سرهای آنها را به حضور رسانید پس علی قلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هر دو داماد امام قلی خان بودند و کلب علی^۳ بیگ ایشیک آقاسی باشی^۴، مأسور به آوردن سر امام قلی خان شده، بر حسب فرمان به منزل او رفته، سر او را بریده، به حضور رسانیدند و اغورلوخان^۵ حاجب درگاه شاهی در همان شب به ایالت کوه گیلویه و کشتن باقی اولاد امام قلی خان که در شیراز بودند، مأسور شده، روانه مقصد گردید^۶ و ایالت لارستان را به کلب علی بیگ^۷ ایشیک آقاسی، عنایت فرمود و باقی ایالت مملکت فارس را تجزیه فرموده، هر ناحیتی را به مناسبت به حاکمی سپردند^۸ و نواب میرزا معین الدین محمد، خلف الصدق میرزا غیاث الدین علی شیرازی که سالها به وزارت امام قلی خان برقرار بود به وزارت فارس، باقی مانده، محاسبات فارس و رتق و فتق بلوکات را، در کف کفایت او گذاشت و اغورلوخان بعد از ورود به شیراز، بیشتر اولاد امام قلی خان را از قوه بینائی ساقط نمود^۹.

از آثار خیریه امام قلی خان پسر الله ویردی خان، مدرسه خان^{۱۰} شیراز است که شرح آن در ذیل بقعه های شیراز نگاشته شود و پل خان است که بر سلتقای رودخانه پرواب^{۱۱} مرودشت و رودخانه رامجرد ساخته است و این پدر و پسر مدت سی و نه سال بیشتر در مملکت فارس، تخم سروت را کاشته، حاصل نیکنامی را برداشتند.

و در همین سال [۱۰۴۳]: سوندک سلطان^{۱۲} والی جزیره بحرین شرفیاب حضور پادشاه گشته، شمشیر بی نظیر حضرت صاحبقران، امیر تیمور گورکان را که در تصاریف زمان، دست به دست شده، در نوبت آخر به سوندک رسیده بود، به رسم پیشکش تقدیم حضور مبارک داشت. و اعلیحضرت شاه صفی جشن نوروزی سنه ۱۰۴۴ را در قزوین گذرانیده، تشریف فرمای دارالسلطنه تبریز گردید^{۱۳} و سپاهی بی شمار به سپهسالاری رستم خان گرجی^{۱۴}، برای تسخیر شهر وان و دیار بکر روانه نمود و مدتی نگذشته که سپاه قزلباش به آن نواحی رسیده، در هر مصافی فتح و فیروزی یافته و اسرای رومی را روانه تبریز نمودند. و هم در این سنه [۱۰۴۴]: امیر خلف بیگ سفره چی سردار سپاه خراسان با جماعت

۱. در متن: (برخواستہ).

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳. ۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

۴. ایشیک آقاسی یا ایشک آقاسی: (Isekayası) به معنی رئیس تشریفات، رئیس رؤسای بیرون.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳. ۶. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳. ۸. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

۹. ر.ک: همانجا. ۱۰. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۸۴.

۱۱. ر.ک: بخش دوم، همین کتاب، رودخانه های فارس.

۱۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۴.

۱۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۵. ۱۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۵.

اوزبک جنگ کرده چندین نفر اسیر اوزبک را روانه تبریز داشت.^۱
و هم در این سال [۱۰۴۴]: میرزا ابوطالب خان اعتمادالدوله پسر حاتم بیگ
اعتمادالدوله وزیر اعلیحضرت شاهنشاه، شاه عباس مغفور را از وزارت معزول کردند و میرزاتقی
وزیر مازندران را به جای او برقرار داشتند.^۲

و هم در این سال [۱۰۴۴]: آب دجله طغیان نموده، حصار شهر بغداد و چندین هزار
خانه را خراب کرد چنانکه گفته اند:^۳ بیت:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود^۴
و چون اخبار یورش سپاه قزلباش به جانب وان و دیار بکر به مسامع عز و جلال سلطان
مرادخان قیصر روم رسید، تماست سپاه رومی را احضار فرموده، به اندک زمانی حاضر گشته، شماره
آنها از حساب بیرون بود و موکب قیصری به جانب آذربایجان نهضت فرموده، قلعه ایروان را
محاصره کرده، تسخیر نمود و دوازده هزار نفر مستحفظ گذاشته روانه تبریز گردید^۵ و سپاه
قزلباش در همه جا، اطراف اردوی رومی را تاخت نموده، هر روز جماعتی را کشته و اسیر
می نمودند و اعلیحضرت قیصر وارد شهر تبریز گردید و سه روز توقف کرده، عود به ممالک روم
فرمود و بعد از رفتن اعلیحضرت قیصر، اعلیحضرت شاه صفی وارد تبریز گردید و بیشتر زمستان را
گذرانید و سپاه مملکت فارس به سرداری کلب علی خان والی لارستان وارد شد.

در روز پانزدهم ماه رجب این سال [۱۰۴۴]: در ظاهر قلعه ایروان نزول اجلال فرمود
و حوالی قلعه را چهل قسمت^۶ نموده، هر قسمتی را برای نقب زدن و سیه^۷ به پیش بردن به امیری
سپرد، پس توپهای بزرگ قلعه کوبی را از مس ریخته، هر روزه به جانب قلعه ایروان گلوله های
بزرگ می انداختند و در هر یورش چندین نفر از سپاه قزلباش و رومی کشته می شدند تا اواخر
ماه شوال به جنگ سلطانی، قلعه ایروان، مسخر گردید و چندین نفر از پاشایان معتبر اسیر
گردیدند و مابقی سپاه رومی را مرخص داشته، روانه بلاد خود شدند و جناب شیخ حسن^۸ برادر
جناب شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی، در مسجد جامع ایروان بر منبر رفته، خطبه را به نام ائمه
اثنی عشر بخواند و ایالت ایروان به کلب علی خان والی لارستان شفقت گردید^۹ و بعد از چند روز
ایلچی پادشاه روس آمده^{۱۰}، یک دست مرغ شنقار ویست جامه خز و سمور به حضور اعلی
رسانیده، مورد عنایت گردید و پادشاه عالی جاه از آذربایجان به صوب اصفهان نهضت نمود.

و در سال ۱۰۴۷: علی مردان خان^{۱۱} والی قندهار پسر گنج علی خان والی کرمان که از

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵۹.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۰.

۷. در متن: (سپید).

۸. (شیخ حسن عبدالصمد جبل عاملی). روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۰.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۰.

۱۰. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۱.

۱۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۱.

دوستان قدیمی، میرزا ابوطالب خان اعتمادالدوله سابق بود از میرزاتقی مازندرانی که اعتمادالدوله حالیه بود، رسیده خاطر گشت و از دولت علیه ایران روی گردان شده، قندهار را به گماشتگان پادشاه هندوستان سپرده، به هندوستان رفت و به ایالت صوبه کشمیر سرافراز گردید و چون اعلیحضرت سلطان مرادخان قیصر^۱، از فتح ایروان و گرفتاری پادشاهان رومی مطلع گردید برای انتقام ایرانیان، با لشکر رومی و سرداران سپاه به قصد تسخیر بغداد نهضت نموده، به محاصره شهر بغداد پرداخت و چندین بار سپاه رومی یورش برده، کاری از پیش نرفت و طیارپاشا، وزیر اعظم^۲ و چندین نفر از پاشایان معتبر هدف گلوله توپ اهل قلعه شدند و اعلیحضرت قیصر بی تاب گشته، عزم را بر تسخیر بغداد جزم فرمود و در تواریخ^۳ نوشته اند که در یک روز چهل و پنج هزار گلوله توپ که هر یکی به وزن بیست و چهار من تبریزی بود، بر برج و باروی شهر بغداد انداختند و بعد از چهل روز بغداد را مسخر داشت و شهر را به غارت و خلی بسیار کشته گشت و اثاث و زینت مرقد و بارگاه کاظمین (ع) را بردند و پاس حرمت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را نداشتند^۴.

و هم در این سال [۱۰۴۷]: مبنای مصالحه این دو دولت قوی شوکت مستحکم گشت که خطه ایروان، ضمیمه ممالک محروسه ایران باشد و ناحیه عراق عرب از نواحی ممالک روم شود و سلطان مرادخان از خلاف ادبی که نسبت به بقعه مبارکه کاظمین (ع) نموده بود، در همین سال بدرود زندگانی نمود^۵.

و پادشاه کامگار جشن عید نوروز سنه... که در ماه... از سال ۱۰۴۸ اتفاق افتاد در شهر قزوین گذرانید^۶.

و در این سال [۱۰۴۸]: قراخان برادر امیرخان قورچی باشی^۷ به حکومت بندرعباس و جزیره هرمز و شمیل و سیناب سرافراز گردید و پادشاه جمجاه به مازندران رفته، به عیش و شکار پرداخت و در آغاز گرمی هوا به صوب اصفهان نهضت فرمود^۸.

و در این سال [۱۰۴۸]: نواب میرزا معین الدین محمد شیرازی حاکم و وزیر فارس کاروانسرای خان کرکان بلوک قونقری میانه شیراز و اصفهان را برای رضای خدای تعالی و آسایش مسافرین احداث فرمود.

و در سال ۱۰۴۹: کلانتری مملکت فارس بر نواب میرزا شرف جهان، خلف الصدق میرشاه حیدر حسنی حسینی شیرازی کلانتر سابق فارس قرار گرفت.

و در سال ۱۰۵۰: امام قلی خان، پادشاه ترکستان، به عزم حج الاسلام و زیارت مدینه

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

۲. در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲: (محمد پاشای وزیر اعظم).

۳. در روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲: این خبر از قول صاحب تاریخ خلدبرین نقل شده است.

۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

۶. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

۸. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

حضرت خیرالانام (ص) وارد خراسان گردید و اعلیحضرت شاه صفی، بهمانندار معین فرمود و هزار تومان عراقی برای او فرستاد.^۱

و هم در این سال [۱۰۵۰]: سیرمهنای^۲ عرب خزاعی با چندین قبیله از خزاعه از مملکت روم به ایران آمد و به فرمان پادشاه جمجاه در بلوک زیدون بهبهان کوه گیلویه و ناحیه جراحی دورق که در این زمان به ناحیه فلاحی شهرت یافته است، خیمه های سیاه عربی برپا داشته، توقف نموده والی آن ساسان گردید.

و در اواخر سال ۱۰۵۱: موکب والا، از اصفهان تشریف فرمای کاشان گردید.^۳
و در دوازدهم ماه صفر سال ۱۰۵۲: رخت سفر آخرت را بر بست^۴ و مدت سلکداری او پانزده سال و شش ماه بود و جنازه او را به شهر قم برده، در جوار روضه حضرت معصومه (ع) دفن نمودند و عمارت قین کاشان از بناهای اوست و بر حسب مشاورت امرای عظام قزلباش و اعیان طایفه شاهسون، شاهزاده آزاده، عباس میرزا^۵، خلف الصدق شاه صفی صفوی، غفران پناه که از عمر مبارکش نه سال گذشته بود، در شهر کاشان به جای پدر، بر اریکه سلطنت و تخت شاهی نشانیده، خطبه و سکه معالک محروسه ایران را به نام او زینت دادند و به مصلحت و خیراندیشی، بقایای مالیات و صوادر که در محال بلاد بازمانده بود و مبلغ آن از پانصد هزار تومان عراقی، تجاوز داشت، به صیغه تخفیف رعایا، مقرر گردید^۶ و از کاشان تشریف فرمای قزوین گردیده، به انتظام امور رعیت و سپاه، پرداخت و در نهی از شرب خمر و مسکرات، مبالغتی تمام فرموده تمامی چاکران را به توبه نصوح بازداشت و این توبه از چاکران به عموم اهالی ایران سرایت نمود و امام قلی خان^۷ پادشاه ترکستان که به عزم حج و نیت زیارت مدینه طیبه، در خراسان توقف داشت در این سال تشریف فرمای قزوین گردید و اعلیحضرت شاه عباس ثانی دو فرسخ به استقبال او رفته، لوازم مهربانی را به جای آورده، دوش به دوش وارد قزوین شدند، پس تدارک سفری که سزاوار پادشاهان است برای او فرموده، پادشاه ترکستان روانه مقصود گردید.
و در همین سال [۱۰۵۴]: نواب میرزا معین الدین محمد شیرازی به طیب خاطر لقب وزارت، بلکه عمل ایالت مملکت فارس را به ولد ارجمند خود میرزا محمد هادی واگذاشته، بقیه عمر را به اعمال خیریه گذرانید.

و در سال ۱۰۵۳: از جانب سنی الجوانب، سلطان ابراهیم خان قیصر روم، ایلچی با نامه مودت ختامه که مشعر بر تعزیت و تهنیت بود، خدمت حضرت اشرف اعلی رسیده مورد عنایت گردید.

و در سال ۱۰۵۵: جان نثار خان^۸ که از اعیان و رجال دولت هندوستان بود، از جانب

۱. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

۲. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳: (مهنّاخان).

۳. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

۴. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

۵. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

۶. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۴.

۷. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۴.

۸. ر ك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

پادشاه هندوستان، شاهجهان، به تعزیت و تهنیت آمده، نامه مشفقانه و معادل هشتاد و هشت هزار تومان از نقایس هندوستان از حضور سبارک اعلیحضرت اشرف گذرانید و در عنوان نامه شاه جهان نگاشته بود: «در این اوان به مبارکباد جلوس میمنت مأنوس آن فرزندزاده برخوردار کامگار نامدار بلندمقدار، بهین گوهر درج دولت و عظمت و مهین اختر برج شوکت و سلطنت، نقاوه اصلاب طیبین و سلاله اسلاف طاهرین، پرداخته می شود و جان نثارخان در کمال احترام به مصاحبت اوتارخان گرجی^۱ غلام خاصه شهریاری و جواب نامه، عود به هندوستان نمود.

و هم در این سال [۱۰۵۵]: به اغوای قورچی باشی، جمعی بر سر میرزاتقی اعتمادالدوله^۲ مازندرانی، ریخته، او را کشتند و قورچی باشی به فرمان شاهی به قصاص رسید و باز وزارت عظمی به سلطان العلماء مشهور به خلیفه سلطان^۳ شفقت گردیده، ثانیاً او را اعتمادالدوله گفتند.

و در سال ۱۰۵۷: جماعتی بر ندر محمدخان پادشاه ترکستان شوریده^۴، بسیار بلاد را از تصرف او گرفتند [و او] ناچار شده، پناه به دولت علیه ایران آورد و پادشاه دین پناه شاه عباس-ثانی، او را پذیرائی فرموده، مبلغ هزار تومان عراقی برای مخارج او فرستاده^۵، از خراسان چون به سه فرسخی اصفهان رسید، تمامت اعیان دولت به استقبال او شتافتند و در دو فرسخی، دو پادشاه یکدیگر را ملاقات کرده، لوازم احترام شاهانه را به عمل آوردند و شهر اصفهان را آذین بستند و پای انداز گسترده^۶ و شب را چراغان نمودند، پس اعلیحضرت اشرف، فرمان برای احضار سپاه به اندازه تدارک پادشاه ترکستان صادر فرمود و آنرا با سامان شاهانه، روانه خراسان و ترکستان نموده، دوباره بر اورنگ مملکت ترکستان قرار گرفت.

و هم در این سال [۱۰۵۷]: عمارت چهل ستون اصفهان [را] که از عجائب بناهاست ساختند.

و چون پادشاه کامگار جشن عید نوروز سنه... از سال هزار و پنجاه و هفت را در دارالسلطنه اصفهان گذرانید به قصد زیارت حضرت امام ثامن^۷، علیه السلام، به صوب خراسان نهضت فرمود، چون [به] نزدیکی شهر مشهد مقدس رسید، مانند جد امجد خود پیاده شده، روی نیاز را بر خاک گذاشته^۸، خالق متعال را ستوده، وارد بارگاه عرش اشتیاء رضویه شده، لوازم زیارت را به جا آورده، سجدهات شکر نمود، پس از مشهد مقدس در شهر هرات نزول اجلال فرموده به تهیه یورش قندهار پرداخته به آن جانب نهضت فرمود و در باغ عباس آباد خارج شهر قندهار نزول اجلال نمود و چند روز سپاه نصرت پناه بر شهر و قلعه قندهار یورش انداخته، اهل شهر را به ستوه آورده، طلب امان نمودند^۹ و چون تماسی از اهل اسلام بودند، پادشاه مسلمانان بر آنها رحم فرموده، امان نامه

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵.

۳. (وزیر سابق). روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

۶. (تا سه فرسخی تفنگچی عراقی دورویه بر کشیدند و پای انداز گستریدند). روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۷.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۷.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۹.

برای آنها فرستاده و علما و اعیان قندهار و سرداران هندی به پایه سریر اعلی رسیده، مورد عنایت و شفقت گردیدند.

و ملک موروثی پادشاه دین پناه در نهم ماه صفر سال ۱۰۵۸: در تصرف امنای دولت صفویه درآمد و روز دیگر تماس سپاه و اسرای هندوستانی را نوازش فرمود و احدی در اسوا ل آنها تعرضی نداشته، روانه مقصد خود شدند و تاریخ این فتح را «آمد کلید مملکت هند قندهار» یافتند.

و حضرت شاهنشاهی عید نوروز سنه... سال ۱۰۵۹: را در شهر قندهار به عشرت گذرانید^۱ و مهر مبارک را تاج دار ساخته بر صفحه آن دو دایره متوازی انداخته بر تاج مهر، الله، محمد، علی و در دایره داخلی بنده شاه ولایت عباس ثانی و در خارج از دایره داخلی شعر؛
جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاک نیست بر دراو گر فرشته است خاک بر سر اوست
و در همین سال [۱۰۵۹]: به قصد اصفهان از قندهار نهضت فرموده، وارد هرات شده، چندی توقف نموده، پس به مشهد مقدس آمده به التئام عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مشرف گشته، مدتی به عبادت خدای متعال و زیارت حضرت امام هشتم علیه السلام پرداخته از طریق طهران عبور فرمود.

در اوائل سال ۱۰۶۰: وارد اصفهان گردید و تاریخ ورود پادشاه دین پناه را گفته اند: «آن مهر به منزل شرف آمد باز»^۲.

و در این سال [۱۰۶۰]: سیصد هزار تومان تبریزی که از بقایای خزانه داران، در نزد رعایای ممالک محروسه بازمانده بود، فرمان بخشش و بذل و نفاق آن صادر شده به تخفیف برقرار گردید^۳.

و در سال ۱۰۶۲: ایالت فارس به ضمیمه حکومت جهرم و فسا به نواب محمد قاسم بیگ، خلف الصدق قنبر علی بیگ ذوالقدر، والی سابق لارستان و جهرم و فسا قرار گرفت.
و در سال ۱۰۶۳: شاهزاده اورنگ زیب^۴، پسر حضرت شاه جهان، پادشاه هندوستان به عزم تسخیر قندهار آمده، نزدیک به شش ماه، شهر را محاصره نمود و یورش های پی در پی برده و جنگ های سردانه نموده، عاقبت شاهزاده اورنگ زیب، با سپاه هندوستان هزیمت یافته، از پی کار خود رفتند و قحطی و غلا در نواحی قندهار افتاد [و] پادشاه عدالت پناه، پانزده هزار خروار خورگ^۵ غله از مملکت فارس و کرمان و استرآباد و ری حمل و نقل به قندهار نموده، مردمان آن نواحی را آسوده داشتند و پادشاه عدالت پناه از چمن بسطام تشریف فرمای مازندران گردید و در حوالی باغ اشرف بر پشته ای که بر دریا و صحرا مشرف است، به حکم همایونی، عمارت

۱. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۱.

۲. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۲.

۳. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۲.

۴. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۲: در ذكر وقایع سال ۱۰۶۱.

۵. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۳.

و دریاچه و باغچه پر از گل‌های رنگ به رنگ به انجام رسید و آنرا «همایون تپه» نام فرمود.^۱ و در این سال [۱۰۶۳]: سلطان‌العلماء، خلیفه سلطان وزیر اعظم^۲ و اعتمادالدوله به سرای جاودانی شتافته، به اجداد طاهرین خود پیوست و از مؤلفات آن علامه زمان، کتاب حاشیه بر شرح لمعه^۳ و کتاب حاشیه بر معالم‌الاصول است و تا کنون طلبه علوم دینی از آن دو کتاب، بهره‌مند شوند و منصب وزارت عظمی به محمد بیگ ناظر^۴ شفقت گردید و موکب والا، تشریف‌فرمای قزوین شد و شیخ علی‌خان زنگنه^۵ به حکومت کرمان‌شاه سرافراز گردید.

و در سال ۱۰۶۴: پادشاه دین‌پناه، محض ترویج شریعت غرا و ملت بیضا، از جناب جامع علوم، مولانا خلیل قزوینی، خواهش نمود که کتاب مستطاب اصول کافی^۶ را به لغت فارسی ترجمه نماید و همچنین از جناب علامه‌العلماء مولانا محمد تقی مجلسی که اصفهانی‌الاصل والتوطن بود خواهش فرمود که کتاب مستطاب من لایحضره الفقیه را ترجمه^۷ نماید و مکتوبی به اعلم علمای زمان جناب مولانا محسن کاشانی نگاشته که تشریف‌فرمای اصفهان شده به لوازم امامت جماعت و اقامه نماز جمعه پردازد و بعد از ورود آن جناب اعلیحضرت شاهنشاه به نفس نفیس به مسجد آمده، اقتدای در نماز را مکرر به عمل آورد.^۸

و در سال ۱۰۶۵: مقرر گردید که شاهنشاه دین‌پناه در هر هفته سه روز عموم مردم بی‌ممانعت شرفیاب حضور مبارک شده، بی‌واسطه، عرض حال خود را نموده، احکام عدلیه درباره آنها صادر گردد و مدت‌ها این قاعده را مجری داشتند و به این وسیله دست ارباب جور و اجحاف، از گریبان رعایا و برابا، کوتاه فرمود.^۹

و شاهنشاه جهان‌پناه شاه‌عباس ثانی، جشن نوروز سنه... ثیل از سال ۱۰۶۶ [را] در باغ هزارگریب^{۱۰} اصفهان گذرانید، چون آغاز گرمی هوا شد در سمیرم فارس نزول اجلال فرمود و نواب محمد قاسم بیگ، والی مملکت فارس و اعیان و اشراف شیراز به شرف حضور مبارک رسیده، مورد عنایت گردیدند و بعد از آسودگی^{۱۱} از رنج سفر، حضرت اشرف برای تماشا بر سر چشمه آب ملخ تشریف‌فرما گردید و این چشمه در بلوک سرحد شش‌دانگه مملکت فارس در ناحیه پادنا در دامنه کوه دنا که یک‌جانبش به خاک اصفهان پیوسته، افتاده است و سردترین بیلاقات فارس است [و] در کتابها نوشته و بر زبانها افتاد [ه] که چون جنود نامعدود ملخ دریائی در

۱. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۴.

۲. (... که به نسبت سیادت از احفاد میر بزرگ بود). روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۴.

۳. بنام (روضه‌البهیة)، شرحی است که شهید ثانی بر لمعه دمشقیه شهید اول نوشته و آن از کتب درسی طلاب است. (معین).

۴. (محمد بیگ ناظر سابق). روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۴.

۵. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۵.

۶. (کتاب مستطاب علامه کلینی رازی). روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۵.

۷. (به شرح کتاب شریف من لایحضره الفقیه پردازد). روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۵.

۸. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۵.

۹. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۵.

۱۰. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۷۵.

۱۱. در متن: (آسوده‌گی).

مملکتی یا ناحیه یا مزرعه [ای] آید مردی از جنابت پاک، کوزه طاهری را از آب آن چشمه پر کرده به نیت بردن آن آب را به همان مملکت یا همان ناحیه یا همان مزرعه، کوزه را برداشته بگوید: مرغ سارملخ خوار را برای فلان جا می خواهم و کوزه را در هیچ موقعی بر زمین نگذارد و باید سه پایه چوبی با او باشد که در وقت خستگی و خواب، آن کوزه را بر آن سه پایه آویخته، استراحت کند و چون از منزل اول حرکت کند مرغان سار بسیار از عقب او پرواز کرده، همه جا موافقت کرده تا به مقصد رسد، پس آن آب را چون بر اراضی توقف ملخها بیاشد، مرغان سار هجوم آورده، شروع در کشتن ملخ نمایند که هر یکی در روزی چندین هزار ملخ را دو نیمه کند تا تماس ملخها را تباہ کنند. سبحان الذی یفعل فی ملکة سایشاء.

و در اوائل پائیز عود به اصفهان فرمود.

هم در این سال [۱۰۶۶]: فرمان تولیت مدرسه رقیعه منصوریه شیراز و موقوفات آن را به نام نامی نواب کامیاب، نور حدقه سیادت و سعادت و جلالت و نور حدیقه افاضت و افادت، علامه زمان و نادره دوران، میرزا احمد نظام الدین^۱، جد اعلای نگارنده این فارسنامه ناصری صادر گردید و شرح حال آنجناب در گفتار دوم این کتاب در عنوان شیراز در ذیل احوال سلسله علیه سادات عالی درجات دشتکی شیرازی، در محله سردزک شیراز، نگاشته شود و برای زینت این کتاب فارسنامه ناصری صورت آن فرمان مبارک مرقوم گردید:

فرمان همایون^۲ شرف نفاذ یافت

آنکه: چون امتیاز طایفه کرام علما و عدم استوای این طبقه والا را با سایر بر ایاصندوق: «هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون»^۳ مصدق و تعلق نظام شرع مبین و انتظام امور خلائق را برای راتق این قوم قویم منظور^۴ و منهم ایون لا یعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الایظنون»^۵ شاهد صادق و با وجوب تفقه علوم شرع اطهر و تعلم معالم ناموس اکبر نسبت به مضمون کریمه عنبر شمیمه: «فلولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون»^۶ نسبت به سایر بندگان خالق مطابق گشته و بناء علیه جهت انتشار علوم دین مبین و ازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبر حقیقت اثر: نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون^۷ رشحات سبحان فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین اند، همواره همت بلند خسروانه، منعطف به سرانجام لوازم آن امنیت علیا و نیت ارجمند پادشاهانه، متصرف به انتظام احوال این فرقه والاست که به تعیین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم به حسب

۱. میرزا حسن فسائی در جلد دوم همین کتاب می نویسد: (در کتاب سلافة العصر فرموده است که نظام الدین علامه پسر ابراهیم پسر سلام الله بن عماد الدین مسعود پسر صدر الدین محمد پسر غیاث الدین منصور ملقب به سلطان الحکما و سیدالعلما بود...).

۲. در متن: (همیون).

۳. آیه ۹، سوره زمر.

۴. آیه ۷۷، سوره بقره: (و بعضی عوام یهود که چیزی نیاموخته و نوشتن نتوانند و تورات را جز آسال و آرزوی باطل خود نپندارند تنها پابست خیالات خام و پندار بیهوده خویشند).

۵. آیه ۱۲۱، سوره توبه: (بلکه از هر طایفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند تا آن علمی که آموخته اند به قوم خود بیاموزند که قومشان شاید خدا ترس شده و از نافرمانی حذر کنند).

۶. (مادانایانیم و پیروانمان فراگیرندگان دانش).

و نسب از منتسبان دارالعلم «انا مدینه العلم و علی بابها» هرگونه اصطناع و عوارف بنا بر مفاد... اولی باشند وسیله توسعه معایش و ملبس و ترویج مساکن و مدارس آن گروه فراهم آمده، باعث رفاهت حال و انشراح مال و تیسیر اسانی و آمال و نشر فضل و افضال و تکمیل اهل علم و کمال شده، در ایصال نفقات و اجرای صدقات و موقوفات که از ارباب خیرات و میرات علی حسب شروطهم، مدخور گشته، حسن کفایت و درایتشان جالب امر جزیل و ثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته خصال ملوکانه گردد، شاهد این حال در آئینه جبین مخالفت تزئین سیادت و نقابت منقبت، افادت و افاضت مرتبت، نجابت و اصالت منزلت، حقایق و معارف آگاه عالیجاه، علامی فهامی، نتیجه اعظام السادات و العلماء تقاوه افاحم الاشراف و الحکماء، قطب السیاده و النجابه و الافاده و المجد و العلی، میرزا نظام الدین احمد، به احسن وجهی جلوه نماست که شیمه^۱ فضل را ضمیمه نسب متعالی و حسب عالی ساخته و غیار اکسیر عیار اخلاص درین درگاه گردون مناص را زینت جبهه اعتقاد شناخته، لهذا لمعه ای از اشراقات طور پرنور مکارم و افضال ظل و نداوه ای^۲ از اسواج بحر بیکران^۳ شاهنشاهی نصیبه آمال خجسته مال سیادت و نقابت پناه موسی الیه فرموده، تولیت شرعی مدرسه رفیعه منصوریه واقع در دارالعلم شیراز را که از محدثات و آثار خیرآباء و اجداد جنت مهاده مشارالیه است و سابقاً به مرحوم اسیر سعزالدین محمد ولد میر نظام الدین احمد دشتکی عم حقایق آگاه موسی الیه متعلق بوده و معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت به عالیجاه مشارالیه منتهی شده، از تاریخ فوت مرحوم مزبور به سیادت و نجابت پناه موسی الیه مفوض و مرجوع فرموده، ارزانی داشتیم که از روی سعی و اهتمام به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده، دقیقه ای از دقائق نظم و نسق سرکار مزبور و تعمیر عمارات و تکثیر زراعات و آبادانی محال وقفی و سایر مایکون من هذا القبیل، ناسرعی نگذارد و حاصل و مداخل سرکار مزبور را موافق شرط واقف به مصارف و جوب، مصروف گرداند تا ثواب آن به روزگار فرخنده آثار نواب همایون ما عاید گردد [و] رعایا و زارعین و مستأجرین و سایر عمله و فعله و مباشرین موقوفات مزبوره، عالیجاه موسی الیه را متولی شرعی بالاستقلال و الانفراد آن سرکار دانسته، دیگری را در امر مزبور یا او شریک و سهیم ندانند و از سخن و صلاح شرعی و حسابی و کلاء و گماشتگان عالیجاه مشارالیه که در باب تکثیر زراعات و توفیر محصولات و نسق سرکار مزبور گویند، بیرون نروند [و] اطاعت و اقیاد به جای آورند. در این باب از جوانب برین جمله روند و هر ساله حکم مجدد نطلبند. تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنه ست و ستین بعد الالف من الهجرة: [۱۰۶۶].

و در سال ۱۰۹۷: اعلیحضرت شاه جهان، پادشاه ممالک هندوستان که علاوه بر عارضه پیری، به مرض فالج مبتلا گشته بود، اولاد امجاد او درهم ریخته، هر یک داعیه پادشاهی کرده، درهای مخالفت را باز نمودند و شاهزاده سرادببخش، اظهار تشیع نموده، در مملکت

۱. حدیث نبوی: من شهر علم و علی (ع) هم در آن است. رک: جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۷، کنوز الحقایق، ص ۳۸.

۲. به معنی: خلق، خوی، طبیعت، عادت.

۳. به معنی: تری، نعمناکی، نازگی، طراوت.

۴. در متن: (بیگران).

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۷۷.

گجرات علم اقتدار افراشته، خطبه و سکه را به نام ائمه اثنی عشر (ع) قرار داده، حکیم کاظم- قمی^۱ را به رسالت ایران مأمور داشته، از اعلیحضرت شاه عباس مدد و اعانت خواست و نواب- محمد قاسم بیگ والی شیراز و میرزا محمد هادی وزیر فارس، به فرسوده پادشاه جم جاه، هزار نفر تنگچی دشتستانی و لارستانی را برای اعانت او، روانه هندوستان فرمودند^۲ و هنوز سپاه فارس به مقصود نارسیده، اخبار گرفتاری شاهزاده مراد بخش به دست برادر خود شاهزاده اورنگک زیب رسید، آن سپاه عود به لارستان و دشتستان نمودند.

و هم در این سال [۱۰۶۷]: وزارت مملکت فارس به میرزا نظام الملک پسر میرزا حسین- بیگ جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل وزیر سابق رسید.

و در سال ۱۰۶۸: پل زاینده رود و چندین عمارت عالی مانند خلوتخانه و دیوانخانه و طاوس خانه، در شهر اصفهان به فرمان شاهنشاه دین پناه، به انجام رسید.^۴

و چون بنای بنای سلطنت علیه صفویه بر طریقه سلسله صوفیه صافیه که از ارادت کیشان جناب ارشاد سبب شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی که سلسله طریقه خود را به اسام هشتم: حضرت- رضا علیه الف تحیه و ثنا منتهی ساخته بود و اعلیحضرت شاهنشاه اعظم؛ شاه طهماسب طریقه صوفیه صافیه را با شریعت علیه عالییه جمع فرمود، پس اعلیحضرت شاهنشاه اعظم شاه عباس ماضی بر تعظیم و اکرام مشایخ این دو سلسله افزود و این دو طایفه را با هم آمیخت^۵ که مشایخ شریعت از کار اعمال مخفیة اهل طریقت را پسندیده، در زمره آنها قرار یافتند چنانکه از کلمات جناب شیخ بهاء الدین عاسلی رحمة الله علیه، ظاهر است و اعلیحضرت شاهنشاه اعظم شاه عباس- دویم در ترویج شریعت و طریقت به اقصی نهایت کوشیده و چنان نمود که جناب علامه صمدانی سولانا محسن [فیض] کاشانی، جامع علوم شریعت و رسوم طریقت گشته، در این باب کتابها نوشت و رساله ها^۶ پرداخت و سایر علمای شریعت و مشایخ طریقت چنان بودند که هر یک به دیگری اقتدا نموده، خود را بهره مند می دانستند.

و اعلیحضرت اشرف ظل الهی در این سال [۱۰۶۸]: که از همه جا و همه چیز فراغت یافته دل آسوده بود، اوقات فرخنده آیات را به معاشرت سلسله علما و عرفا می گذرانید و از این دو طایفه طلب نصیحت و موعظه می نمود.

در همین سال [۱۰۶۸]: به فرمان پادشاه بی همال، خانقاهی در نهایت استیاز در کناره زاینده رود برای مسکن فقرا و اهل حال بنا کردند و گنبدی عالی در آن ساخته، نام آنرا «تکیه فیض» فرمود که ارباب وجد و عرفان در آن خانقاه منزل نموده، در اوقات مخصوصه در گنبد خانقاه مشغول به ذکر خفی و جلی گشته، خاتمه عمل را، فاتحه برای دوام عمر و دولت حضرت- ظل الهی قرار دهند و چندین مزرعه را از وجوه حلال خریده، وقف بر آن خانقاه فرمود^۷ که منافع

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۷۸.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۷۸.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۷۸.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۱.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۰.

۶. در متن: (رسالها).

۷. در متن: (در که).

آنها را در خوردنی و پوشیدنی اهل خانقاه صرف نمایند. شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است: بیت:
 طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

و در این سال [۱۰۶۸]: محمد قاسم بیگ از ایالت فارس معزول شده، الله ویردی سلطان، به حکومت شیراز سرافراز گشته و در اوائل این سال وارد دارالحکومه گردید.

و شاهنشاه عباس ثانی برای تفریح و شکار در بهار سال ۱۰۶۹ از اصفهان به صوب مازندران نهضت فرموده در بلده اشرف البلاد و فرح آباد به عیش و عشرت مشغول شده، در عمارت همایون-تپه جشن شاهی گرفته، به شاد کامی شبها را به چراغ افروزی و روزها را بر زورقها نشسته، تفریح می فرمود.^۱

و عید نوروز سال ۱۰۷۰: را در اشرف البلاد و فرح آباد و همایون تپه به شاد کامی گذرانید^۲ و در آغاز گرسی هوا، از مازندران به اصفهان آمد و تابستان این سنه را در چمن گندمان^۳ به پایان رسانیده، به مقرر سلطنت نزول اجلال فرمود.

و در این سال [۱۰۷۰]: وزارت فارس به میرزا نظام الدین ثالث^۴ پسر میرزا حسین بیگ-جابری شیرازی وزیر سابق فارس، مقرر گردید.

و هم در این سال [۱۰۷۰]: جناب سیرزاهدایت الله حسینی حسینی دست غیب که سالها طیب حرم سرای شاهی بود در محله بازار مرغ شیراز، در جوار آستانه مبارکه امام زاده سید-میر محمد در جانب صبوی آن آستانه، مدرسه ای بساخت و موقوفاتی برای آن گذاشت و به مرور زبان املاک آن خالصه دیوان اعلی شده، مدرسه خراب گردید و در سال ۱۲۷۳ مقرب الخاقان مهر علی خان نوری، شجاع الملک آن مدرسه را تعمیری لایق نمود و تا کنون به «مدرسه حکیم»^۵ مشهور و به آبادی باقی است.

و در سال ۱۰۷۱: اعلی حضرت شاهنشاه، محمد بیگ را از وزارت عظمی معزول داشته، سیرزاهدی صدر الممالک را به جای او برقرار فرموده، او را اعتماد الدوله گفتند.^۶

و در سال ۱۰۷۵: میرزا نظام الملک جابری، وزیر فارس، در جوار آستانه مبارکه امام زاده سید علاء الدین حسین در جانب شمالی آن، مدرسه ای بساخت و نامش را «مدرسه نظامیه» نهاد^۷ و املاکی برای آن وقف نمود.

و در سال ۱۰۷۶: که خاطر شاهنشاه بی همال، از دشمنان خارجه و بدخواهان داخله آسوده گشت به نظم عباد و تعمیر بلاد پرداخته دو روز از ایام هفته را به دادخواهی ستمدیدگان

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۲.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۲.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

۴. گندمان، دهستانی است از بخش بروجن، شهرستان شهرکرد اصفهان که در باختر شهرکرد واقع است و ناحیه ای.

سردسیری و کوهستانی است. و رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

۵. سیرزاحسن در ذکر وزرای فارس از این نظام الدین ثالث سخن نگفته است.

۶. امروزه این مدرسه در پشت بقعه سید میر محمد واقع است. رک: ج ۲، همین کتاب، در مدارس شیراز.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

۸. در بخش دوم همین کتاب، داستان ویرانی و آباد شدن این مدرسه آمده است.

گذرانیده، بیشتر نمازهای یومیه را در صف جماعت نمازگزاران^۱ به علامه صمدانی سولانا محسن- کاشانی^۲ اقتدا می نمود و زمستانها را در سازندران و تابستانها را در بیلاقات عراق و فارس می گذرانید.

و در سال ۱۰۷۷: کلانتری مملکت فارس به نواب میرزا ابوطالب، خلف الصدق میرزا- شرف جهان حسنی حسینی شیرازی، کلانتر سابق فارس عنایت گردید.

و در سال ۱۰۷۸: شاهنشاه دین پناه به زمان^۳ مراجعت از سازندران به جانب اصفهان در بلده دامغان تخت سلطنت را بدرود کرده، به روضه رضوان خرامید و جنازه او را به شهر قم رسانیده، در جوار حضرت معصومه (ع) مدفون گردید.

جهاننا پسرور چو خواهی درود
بر آری سری را به چرخ بلند
چو می بدروی پروریدن چه سود؟
سپاریش ناگه به خاک نژند؟

زمان پادشاهی شاه عباس ثانی جنت سکان بیست و هفت سال^۴ و مدت عمرش سی و پنج سال بود و از او دونفر پسر باقی ماند، شاهزاده صفی میرزای بیست ساله و حمزه میرزای هفت ساله و چون در اواخر زندگانی شاه عباس، نواب صفی میرزا، در اصفهان محبوس بود به گمان مردم رسیده که او را نابینا یا کشته اند، بنابراین ارباب حل و عقد اتفاق نموده که شاهزاده حمزه میرزا را که حاضر رکاب بود، به سلطنت برداشته، تا رتق و فتق مملکت را به خاطر خواه خود پرداخته، مقضی المرام شوند و آقامبارک^۵ که رئیس خواجه سرایان حرم شاهی بود و حمزه میرزا در کنف تربیت او پرورش می نمود با جماعت متفقه اختلاف کرده، روی را به وزیر آورد که رأی شما برخلاف انصاف و حکم خداوندی است که طفل بی تمیزی را به سلطنت برداشته، برادر بزرگتر او را از حق میراث خود محروم دارید به احتمال آنکه از حلیه بینائی یا زیور زندگانی عاری شده است و به خدای قادر متعال سوگند است که هیچ یک نیست بلکه زنده و بیننده است و سر خود را در اثبات این دعوی در گرو شما گذاشته ام اگر از صلاح من بیرون شوید، جماعتی در اطاعت صفی میرزا شده، رأیت مخالفت شما را افراشته مملکتی را شوریده دارند و معلوم نباشد که شما غالب شوید یا دیگران و اگر در خیال باطل اصرار کنید، به دست خود حمزه میرزا را کشته، تا شما به ناچاری صفی میرزا را به پادشاهی بردارید و خاطر پادشاه را از خود رنجانیده باشید و چون بر تخت سلطنت نشیند، معلوم است که سزای این خیالات شماها را چه قرار دهد، پس انای دولت طوعاً و کرهاً به سلطنت و پادشاهی صفی میرزا، راضی گشته^۶، چاپار روانه اصفهان داشته، اسرا و اعیان شهری، شاهزاده را از حبس در آورده؛ در روز ششم ماه شعبان همین سال [۱۰۷۸]:

۱. در متن: (نمازگذاران).

۲. مقصود ملامحسن فیض کاشانی است. ر.ک: روضة الصفا، ج ۲۸، ص ۴۸۳.

۳. در متن: (تومان) به قیاس تصحیح شد.

۴. ایات از فردوسی است. در شاهنامه، داستان طهمورث. ر.ک: ج ۱، ص ۳۸، شاهنامه، چاپ مسکو. ایات از روضة الصفا، ج ۲۸، ص ۴۸۳، نقل شده.

۵. مدت سلطنت او در روضة الصفا، ج ۲۸، ص ۴۸۴: ۲۵ سال و کسری آمده و مدت عمرش پنجاه و شش سال و حسب الوصیت پسرش صفی میرزا جانشین او بود.

۶. ر.ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۲، چاپ سعدی، تهران.

۷. ر.ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۳.

در دارالسلطنه اصفهان بر تخت پادشاهی نشاندند^۱ و جناب افادت‌سآب، مولانا آقا حسین مجتهد خوانساری^۲ تهنیت گفته، در مسجد جامع شاهی، خطبه سلطنت را خوانده، نثارها افشاندند و او را شاه سلیمان گنفتند.

و در سال ۱۰۷۹: شاهزاده سلطان اکبر، پسر سلطان محمد اورنگ‌زیب پادشاه هندوستان از پدر رنجیده با دو بیست نفر نوکر مخصوص خود، از هندوستان به قصد استمداد از شاهنشاه ایران، از دریای عمان گذشته وارد بلده مسقط گردید^۳ و امام مسقط چون از واقعه او مطلع گشت چشم طمع را بر او انداخته، آن شاهزاده را محبوس داشته و عریضه خدمت حضرت اورنگ‌زیب فرستاد که اگر پنج لک روپیه هندی و فرمان معافی کشتیهای اهل مسقط را از عشور بنادر هندوستان برای من بفرستید، شاهزاده را به شما می‌سپارم، پادشاه هندوستان مسئول امام مسقط را قبول نمود و چون اخبار به حضرت شاه سلیمان رسید، فرمان تهدید آمیز به امام مسقط نگاشته که اگر بی‌تأمل، مهمان عزیز ما را روانه بندرعباس نداری، آماده بلا و مہیای ابتلا می‌باش و فرمان شاهنشاه ایران و گماشتگان پادشاه هندوستان برای بردن شاهزاده سلطان اکبر مقارن یکدیگر به مسقط رسیدند و امام مسقط از سخط شاهنشاهی ترسیده، دیگ طمع را از پنج لک روپیه نقد، از جوش انداخته، شاهزاده را با احترام تمام روانه بندرعباس نمود^۴ و مقارن ورود او میرزا ابراهیم، از جانب امنای دولت از اصفهان به مهمان‌داری وارد بندرعباس شده از راه طارم و داراب و فسا چون نزدیک پل فسا سه فرسخی شیراز رسیدند، نواب^۵ والی شیراز و میرزا نظام‌الملک جابری وزیر فارس و اعیان و اشراف چنانکه پادشاهان را استقبال کنند، شاهزاده هندی را پذیرائی نموده، به احترام تمام وارد شیراز داشتند و شهر را آئین بستند و بعد از آسودگی^۶ از رنج سفر به صوب اصفهان شتافت و روز ورود تمام امنای دولت علیه او را استقبال کرده، حضرت شاه سلیمان از شهر درآمد، مهمان عزیز را پذیرائی فرموده در کریاس باغ^۷ ملاقات شده، شاهزاده هندی سه قطعه الماس و یاقوت و زمرد که امتیاز تمام داشت به رسم نیاز به دست خود به حضور رسانیده، شاه سلیمان آنها را به احترام تمام گرفته در دستار خود گذاشت و بعد از چند مجلس ملاقات، شاهزاده هندی اسباب رنجش از والد ماجد خود را به عرض رسانید و تقاضای اعانت نمود و اعلیحضرت شاه سلیمان به ملاطفت و مهربانی به او فرمود که اگر در جانب مخالف شما غیر از حضرت اورنگ‌زیب بود، تمامت مال و رجال دولت خود را بر سر جانبداری شما می‌گذاشتم لیکن مخالفت با پدر در هیچ ملتی روا نبود، بهتر آن است که قرار مصالحتی داده که در زندگانی او آسوده باشید و چون قضیه دیگر رخ دهد در حمایت شما کوتاهی نخواهد شد^۸ و

۱. رک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴.

۲. رک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴.

۳. رک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴.

۴. داستان گروگانگیری سلطان اکبر در روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴، نیامده است.

۵. نام والی فارس ذکر نشده.

۶. در متن: (آسوده‌گی).

۷. در روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴ آمده است که: (به عمارت چهل ستون رفته منزل گزید و شاه سلیمان خود بدیدن وی تقدم کرد).

۸. رک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۵.

شاهزاده به عزم مشهد مقدس از اصفهان حرکت نموده، شاه و سپاه او را مشایعت فرسوده در هر منزلی مهمانداری را برای او سعین داشتند و روانه مقصد گردید.^۱

و در سال ۱۰۸۰: حضرت عبدالعزیزخان، پادشاه ترکستان رضای ایزدمتعال را خواسته از مملکت و سلطنت گذشته، پادشاهی را به برادر خود سبحان قلی خان وا گذاشته، به عزم حج-اسلام و زیارت مدینه خیرالانام(ص) از ترکستان به خراسان آمد و مهماندار شاهی از اصفهان به خراسان شتافته، در همه جا او را پذیرائی کرده، در دوفرسخی شهر اصفهان شاهنشاه ایران پادشاه ترکستان را ملاقات کرده، دوش به دوش وارد عمارت چهل ستون شدند.^۲

و چون نزدیک به عید نوروز سال ۱۰۸۱: بود چندروز به جشن نوروزی پرداخته، ماه اول بهار را به تماشای باغستان و شکار کوهستان گذرانیدند، پس اسنای دولت ایران تدارک سفر صحرا و دریای پادشاه ترکستان را چنانکه سزاوار شاهان است، فراهم آورده، حضرت خاقان-ترک از اصفهان روانه مقصد گردید.^۳ [و] والی مملکت فارس از شیراز تا مرودشت و نواب-سیرزا ابوطالب کلانتر پسر میرزا شرف جهان کلانتر شیراز تا زرقان و علما و سادات و اعیان شیراز تا فرسخی آن پادشاه را استقبال نموده، آنچه لازمه پذیرائی سلاطین با عز و تمکین است به عمل آوردند و سه روز و سه شب شهر را آئین بسته، چراغها آویخته و مشعلها فروختند، پس از راه قضا و داراب و طارم وارد بندرعباس شده به احترام شاهانه بر کشتی نشستند، از دریای عمان درگذشت. در سال ۱۰۸۲: ایالت و حکومت مملکت فارس به نواب امام ویردی بیگ خلف بیگی شفقت و عنایت گردید و امام ویردی بیگ، نواده امیرخلف بیگ ثانی، مشهور به سفره چی یعنی خوانسالار که در وقایع سال ۱۰۲۵ در محاصره قلعه ایروان و در سال ۱۰۳۳ در یورش سپاه رومی برای فتح بغداد شرحی از او در این فارسنامه ناصری نگاشته آمد و امیرخلف بیگ ثانی نواده امیرخلف بیگ طالش است که از اول ظهور حضرت صاحبقران، شاه اسمعیل جنت سکان، به مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز بود، پس به لقب جلیل خلیفة الخلفا مشهور گشت و در همه جا قائد سپاه ظفرپناه آن حضرت بود و اعلی حضرت شاه سلیمان صفوی از ابتدای پادشاهی خود تا سال ۱۰۸۳ شش نفر را به منصب وزارت سرافراز داشته هر یکی را بعد از سالی معزول فرسوده دیگری را منصوب می داشت.

و در سال ۱۰۸۴: منصب وزارت به نواب شیخ علی خان زنگنه که سیرآخور اصطبل شاهی بود عنایت گردید.^۴

و در سال ۱۰۸۵: جزیره هرمز و جزیره دراز و جزیره قیس و جزیره خارک که از جزائر معموره دریای فارس است، در تصرف دولت (ولندیز) هلند درآمد و چندین عمارت را در جزیره خارک و بندرعباس ساختند و تا کنون عمارت حکومتی بندرعباس مشهور به عمارت ولندیزی است. و هم در این سال [۱۰۸۵]: نواب اعلم علماء اعلام و قدوة سادات کرام، سیرزا نظام الدین-احمد حسینی حسنی سکی شیرازی داماد حضرت سلطان عبدالله قطب شاه، پادشاه مملکت دکن-

۱. (... و در آن روضه با یرکات اعتکاف جست و بعد از سالی وقایع یافت...). روضة الصفا، ج ۲۸، ص ۴۸۵.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۹. ۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۹.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸۹، شیخ علی زنگنه در سال ۱۱۰۱ هجری درگذشت. روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۹۰.

۵. جزیره دراز همان جزیره قشم است که اعراب آنرا جزیره طویل می نامند. آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۷۵۲.

هندوستان و جد اعلای نگارنده این کتاب فارسنامه ناصری در شهر حیدرآباد دکن به روضه رضوان خرامید و سال وفاتش را مطابق با عدد نجومی کلمه «حزن عظیم» یافتند و قبرش تا کنون زیارتگاه اهالی آن مملکت است.

و در سال ۱۰۸۶: ایالت بهبهان و کوه گیلویه به حسین علی خان زنگنه عنایت گردید و با طایفه‌ای از ایل زنگنه به مقر حکومت خود رفته، بر عادت ایلات در پشت کوه و شیب کوه بهبهان رحله الشتاء والصیف می نمود.

و در سال ۱۰۸۹: حسین علی خان زنگنه با آنکه سرد صحرا گرد ایلاتی بود، از علوم رسمیه خصوصاً علم فقه بهره کامل داشت و برای رواج علم و کمال در کنار رودخانه خیرآباد بهبهان، مدرسه‌ای در کمال وسعت و امتیاز ساخت و بقدر ضرورت و معاش طلبه آن مدرسه بازارچه‌ای مشتمل بر چندین دکان ارباب حرفه و حماسی در آن صحرا که چهار فرسخ مشرقی بلده بهبهان است احداث نمود و قریه خیرآباد را وقف بر آن قرارداد و تاریخ بنای مدرسه را «منزل علم و دانش است و ادب» نگاشته‌اند و تا کنون به آبادی باقی است و از بازار و حمام خبری نیست و در سال ۱۲۸۲ زمان ایالت نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا- قاجار دام عمره در بهبهان کتاب مدارک فقه به ملاحظه مؤلف کتاب فارسنامه رسید که حواشی مرغوب بر آن نوشته به نام حسین علی زنگنه رقم فرموده بود.

و در سال ۱۰۹۱: حکومت جهرم و فسا به محمد صادق بیگ یوزباشی پسر ساروخان- ذوالقدر حاکم سابق بندرعباس برقرار بود.

و در سال ۱۰۹۲: نواب امام ویردی بیگ مسجد جامع عتیق شیراز را تعمیری لایق فرمود و تاریخ این تعمیر را بر سنگی نقش کرده، در کنار محراب و منبر چهل ستون^۲ این مسجد نصب نمودند و تا کنون که سال هجرت به ۱۳۰۱ رسیده است آن سنگ باقی است و این اشعار را بر آن سنگ نوشته‌اند:

که اقتباس کند مهر از ضمیرش نور
به عقل و دانش و فرهنگ در جهان، دستور
به هر اراده چو باشد ز لطف حق منصور
شده است ورد ملک ان سعیکم مشکور
کند به سهو در ایام عمر خویش عبور
نگشته فایز، از آن فیض می شود مغفور
چو گل به خنده خرد گفت با نشاط و سرور
«اساس کعبه دین شد بسعی او معمور»: (۱۰۹۲)^۳

فروغ اختر همت اسام ویردی بیگ
به فهم و رای و فراست در انجمن، قانون
همان که بسته به معموری جهان، همت
ز فیض ساخته تا مسجد عتیق، آباد
بس این شرف که اگر ترککی از آن یکبار
ز وی عبادت نا کرده می رسد به قبول
دلچو غنچه نهان خواست سال تعمیرش
بگو بیاری توفیق ذی الجلال و دود

و در سال ۱۰۹۴: نواب امام ویردی بیگ، خلف بیگی والی فارس در محله درب کازرون

۱. در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵).

۲. این منبر دارای چهارده پله بوده است.

۳. این کتیبه هنوز وجود دارد و مرحوم علی تقی بهروزی آنرا خوانده و در تاریخچه ساختمان مسجد جامع عتیق آورده است. (ص ۲۶) ولی روایت فارسنامه با گفته‌های وی متفاوت است مثلاً صراع دوم همین بیت چنین ضبط شده: (به هر اراده که باشد شود ز حق منصور). رک همانجا: ص ۲۶.

شیراز که اکنون به محله «سنگ‌سیاه» شهرت یافته است، احداث مدرسه نمود و آن را «مدرسه امامیه» فرمود و املاکی وقف بر آن نمود که در وقت نگاشتن این فلامناحه، رسمی از آن مدرسه ندیده و اسمی از آن جز در نوشته‌جات قدیمه نشنیده و املاک موقوفه‌اش یا خالصه دیوان اعلی گشته یا به دست غاصبی آمده، مگر قریه بابایورسیاخ فارس و بازار آقا واقعه درمیانه حرمین شاه‌چراغ و سید میر محمد رضوان‌الله‌علیهما و کاروانسرای امامیه واقعه در محله بازار مرغ شیراز که بعد از خرابی آن، مرحوم چراغ‌علی خان نوائی وزیر مملکت فارس در سال ۱۲۱۶ تعمیر کرده به «کاروانسرای چراغ‌علی خان» شهرت یافته است و عبارت و فتنامه مدرسه امامیه شیراز به موجب سواد معتبر از اصل آن به توسط میرزا محمد جعفر حسینی حسینی نسابه که از اولاد اناث واقف خیر موافق است به ملاحظه رسید القاب واقف را چنین نگاشته بودند: خلف اعظم سلف، در اصداف افخم خلف، فارس سیدان عظمت و جلال^۱، رایض گلگون شوکت و اقبال:

گل حدیقه ایمان امام ویردی پیگ	که کرده روضه شیراز رشک خلسدبرین
کشد سواد مضامین خط فرمانش	به جای سر به چشم قبول، حورالعین
گرفته ملک سلیمان ز لطف شاه جهان	بعادل آصف جم اقتدار، زیر نگین

و در سال ۱۰۹۹: وزیر اعظم، اعتمادالدوله، شیخ علی خان زنگنه، زندگانی را بدرود نموده، به روضه رضوان خراسید و نزدیک به شانزده سال وزارت مسالک محروسه ایران را بی مشارکت غیر نموده، نظمی کامل داده، فتنه‌های داخلی و خارجی را خوابانید و شاه و سپاه را خشنود و رعیت را آسوده داشت و همیشه اعلیحضرت شامسلیمان را از کردار ناپسند باز می داشت، نوشته اند^۲: روزی پادشاه از نشاء شراب سرمست گشته، شیخ علی خان را احضار داشته، به او فرمود باید تغییر در حالت خود داده، با من موافقت کنی، شیخ علی خان در جواب گفت نشاء شراب یا نشاء جوانی مناسب است، زندگانی و رفتار من باید موافق سن پیری من باشد، شامسلیمان فرمود: کردار تو موجب ملامت بر رفتار من است، باید جامی شراب یا مقداری معجون نشاط صرف کنی، پیر بیچاره، معجون را قبول نمود و چون برخلاف عادتش بود اطوار ناهنجار از او بروز نمود، پادشاه بخندید و اهالی دربار را خواسته وزیر بی نظیر را ملاحظه کردند پس حکم فرمود تا ریش او را تراشیده به خانه‌اش بردند، چون به هوش آمد و واقعه را دانست، از خدمت وزارت استعفا نمود و پادشاه از کرده خود پشیمان گشت و هر چند در رضاجوئی وزیر کوشید فایده نبرد تا نزدیک به چهار ماه گذشت و کارها معطل گشت، روزی پادشاه از روی مستی حکم به بریدن دست مطربی فرمود^۳، سرهنگی که مأسور به این کار بود حکم را به تأخیر انداخت، چون پادشاه از خواب برخاست^۴ و مطرب را سالم یافت در غضب شده، حکم نمود دست و پای سرهنگ را ببرند^۵ که درمیانه نواب شیخ علی خان آمده، شفاعت نمود، شامسلیمان فرمود جسارت نمودی، چون فرمان ما را نمی بری، حق شفاعت نداری، شیخ علی خان عرض کرد خود فرمودید

۱. در متن: (مجلا).

۲. رك: تاريخ ايران، سرجان سلکم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. رك: تاريخ ايران، سرجان سلکم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. در متن: (برخواست).

۵. (... حکم کرد تا دست و پای مطرب را با دست سرهنگ مزبور ببرند). تاريخ ايران، سرجان سلکم، ج ۱، ص ۱۹۴.

که با من موافق نیستی پادشاه گفت ما عهد کردیم که با تو موافق شده دیگر شراب نخوریم، شیخ علی خان عرض نمود منم کمر خدمت را استوار بندم و شامسلیمان بعد از آن روز دیگر شراب نخورد^۱ و بالجمله این وزیر را رائی صائب و همتی بلند و طبعی ارجمند و عقیدتی پاک بود و مادام زندگانی در تقویت دین و دولت کوشید و عموم علما و سادات و گوشه نشینان را احترام نمود و شبها را در کوچه ها گشته به دست خود درب خانه های ارباب استحقاق را کوبیده و مبلغی نقد و جامه به صاحب خانه عنایت می نمود و حمایات نیکو و رباطات پسندیده، در عرض راهها بساخت^۲ و مدت هفت سال که شامسلیمان به مرض تقرس مبتلا بود و بر سیل اتفاق از اندرون خانه درآمدی، از اهتمام و کفایت شیخ علی خان اعتمادالدوله فسادی در ملک و ملت روی نداد و بعد از وفات او نواب میرزا طاهر قزوینی بر سرند وزارت نشست، او را به لقب اعتمادالدوله سرافراز داشتند و تا آخر زندگانی حضرت شامسلیمان، بر اریکه وزارت متمکن بود و این رباعی از اوست:

از مهر علی طینت هر کس که سرشت
هر چند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در آوردندش به مثل
چا گرم نکرده می پرندش به بهشت^۳
و در سال ۱۱۰۰: نواب اسام ویردی بیگ خلف بیگی، بیگریگی مملکت فارس وفات یافته به روضه رضوان خراسید و مدت هیجده سال به حکومت و ایالت فارس باقی بود و عدالتی با نبالت و ریاستی با سیاست داشت و مصاحبت علما و سادات و ارباب کمال را دوست داشتی و عمارت های لایق برای خود ساختی.

و هم در این سال [۱۱۰۰]: فرمانفرمائی و ایالت مملکت فارس به نواب ایمانی بیگ عنایت و شفقت گردید و با صولتی تمام وارد شیراز گردید.

و در سال ۱۱۰۵: امراض مختلفه بر مزاج مبارک شامسلیمان صفوی مستولی شد و چون از معالجه مأیوس گردید، اسنای دولت را خواسته ولایت عهد سلطنت را به اختیار آنها گذاشته فرمود: اگر آراسی را خواهید، پسر بزرگ من سلطان حسین میرزا را به پادشاهی قبول کنید^۴ و اگر افتخار ملک و ملت را طالبید پسر کوچک من مرتضی میرزا^۵ را بر تخت سلطنت نشانید و آنچه را شنیدید بعد از آزمایش و امتحان، به شما گفتم و بعد از چند روزی وفات یافته به روضه رضوان خراسید و مدت ملک داری او نزدیک به بیست و هفت سال^۶ و زمان عمرش چهل و هفت سال بود و اعلیحضرت شامسلیمان، پادشاهی بود با رعیت رؤوف و با سپاه مهربان، صحبت علما و ارباب کمال را دوست داشتی و از مساعدت بختش اطراف مملکت از چشم زخم حوادث ایمن بود و با پادشاهان روم و ترکستان و روس و هندوستان سراوده داشتی و ایلچیان ممالک با تحفه^۷ و

۱. رک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۰.

۳. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۱. جاگرم کردن به معنی در محلی مستقر شدن یا آسودن است، از نظامی است:

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز که تا جاگرم کردی گویدت خیز

۴. رک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۴.

۵. در تاریخ سرجان ملکم: (اگر افتخار ملک و ملت مقصود است عباس میرزا را به شاهی اختیار کنید). ج ۱، ص ۱۹۴.

۶. (مدت ملکش بیست و هشت سال). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۱.

۷. رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۱.

نامه مودت ختامه به درگاهش آمده، اظهار یکجہتی می نمودند و چون زمان امتداد مرض نقرس شاه سلیمان بیشتر کارهای دولتی در کف کفایت خواجه سرایان قرار گرفته بود، ارباب حل و عقد در امور دولتی با آنها موافقت داشتند به صلاح خواجه سرایان سلطان حسین سیرزا را به سلطنت برداشته، بر اریکه پادشاهی نشاندند و نواب ایمانی بیگ والی مملکت فارس را احضار نموده، بعد از ورود به اصفهان و تهنیت سلطنت مورد عنایت شاهانه شده، عود به شیراز نمود.

و در همین سال [۱۱۰۵]: نواب شاهقلی خان پسر مرحوم شیخ علی خان زنگنه وزیر سابق به وزارت عظمی سرافراز گشته، او را اعتمادالدوله گفتند.

و در همین سال [۱۱۰۵]: بعد از وفات میرزا ابوطالب کلانتر شیراز، میرزا محمد مؤمن خواهرزاده او به منصب کلانتری فارس سرافراز و برقرار گردید.

و در سال ۱۱۰۶: جناب افادت مآب شیخ صالح مجتهد بحرانی قاضی قضات مملکت فارس گردید.

و در سال ۱۱۰۷: علامه علمای جهان، مجتهد زمان سید محمد بحرانی، شیخ الاسلام فارس وفات یافت و جناب مستطاب مجتهد الزمان مولانا محمد شفیع در همین سال به منصب شیخ الاسلامی شیراز برقرار گردید.

و در سال ۱۱۱۲ [۱۷۰۰ میلادی]: شیخ صالح بحرانی قاضی قضات در شیراز وفات یافت.

و در سال ۱۱۱۳: نواب ایمانی بیگ والی فارس وفات یافت و نواب محمد باقر بیگ ایشیک آقاسی باشی، به ایالت و دارائی مملکت فارس سرافراز گردید.

و در سال ۱۱۱۴: نواب مستطاب اعلم العلماء، میرزا سید علی خان حسینی حسینی مدنی- شیرازی، جد اعلای نگارنده این فلامناحه از حیدرآباد دکن هندوستان که مدت چهل و هشت سال در آن شهر توطن داشت، عود به مکه معظمه و مدینه طیبه که سولد اصلی آن جناب بود نمود.

و در سال ۱۱۱۵: جناب افادت مآب میرزا مهدی حسینی حسینی نسابه شیرازی به منصب شیخ الاسلامی مملکت فارس برقرار گردید.

و در سال ۱۱۱۶: نواب میرزا سید علی خان از مکه معظمه بر حسب خواهش اعلیحضرت شاهنشاه سلطان حسین به صوب اصفهان نهضت فرمود.

و در سال ۱۱۱۷: از اصفهان به مشهد مقدس رفته به التمام آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مشرف گشته عود به اصفهان فرمود.

و در سال ۱۱۱۸: وارد شیراز گردیده وفات یافت اطاب الله ثراه.

و در سال ۱۱۲۳: باقر بیگ ایشیک آقاسی باشی از ایالت و حکمرانی فارس معزول شده، فرمانفرمائی آن مملکت به نواب کلب علی خان برقرار گردید.

و در سال ۱۱۲۵: کلانتری مملکت فارس به میرزا شرف جهان ثانی خلف الصدق میرزا- ابوطالب کلانتر سابق قرار گرفت.

و اعلیحضرت شاه سلطان حسین، تمامت اوقات خود را به مصاحبت فقها و مجتهدین و فرائض یومیه و نوافل لیلیه می گذرانید و امور ملکی او از درستکاری پادشاهان صفویه نزدیک